

## پانصدمین سال تأسیس دوباره ایران

پیش از آغاز گزارش مربوط به دیگر گونی‌ها در جهان سیاسی در سالی که گذشت، شاید شایان توجه باشد که سال ۱۳۸۰ شمسی (۲۰۰۱ میلادی) برابر بود با پانصدمین سال تأسیس دوباره کشور ایران یا تجدید حیات سیاسی مستقل ایران پس از اسلام.

پانصدسال پیش از این، یعنی در سال ۸۸۰ هجری شمسی، برابر با ۱۵۰۱ میلادی، شاه اسماعیل صفوی، فرزند حیدر و نواده شیخ صفی، بنیانگذار دودمان صفوی پس از فتح تبریز در شانزده سالگی، ایران جغرافیایی را از دل تاریخ سیاسی منطقه بیرون کشید و در مقام کشوری تازه و مستقل نسبت به خلافت عباسی تأسیس نمود. او در خطابه‌ای پرشور، پر معنی، و شگفتی‌آفرین که بازگوینده گستره و ژرفای حیرت‌انگیز دانش او در تاریخ و عرفان ایرانی و ایران‌شناسی است، در تبریز از سگوی پادشاهی ایران بالا رفت و فریاد برآورد:

من امروز به زمین فرود آمدم<sup>۱</sup>، منم سرور و شاهنشاه<sup>۲</sup>. بدان به حقیقت که منم فرزندان حیدر<sup>۳</sup>، منم فریدون<sup>۴</sup>، منم خسرو<sup>۵</sup>، منم جمشید<sup>۶</sup>، و منم ضحاک<sup>۷</sup>. منم رستم پسر زال<sup>۸</sup>. سرانالحق خفته است در این سینه من<sup>۹</sup>، چون منم واقعیت مطلق و حقیقت آن باشد که من به سرانجام رسانم<sup>۱۰</sup> و<sup>۱۱</sup>.

به این ترتیب و با این رجز خوانی بی‌مانند، شاه اسماعیل ایران مستقل را از دل تاریخ بیرون کشید و بدان واقعیتی سیاسی-جغرافیایی بخشید. او تشیع را دین رسمی ایران اعلام نمود تا این کشور حتی در اسلام نیز از عربان و عثمانیان متمایز باشد و با متوقف ساختن حرکت آل عثمان، به بهانه «خلافت» سنتی بر مسلمانان جهان، به سوی سرزمین‌های خاوری دنیای اسلام، هویت و استقلال ایرانی را تثبیت و تضمین کند.

## دیگر گونیهای جهانی در پرتو رویداد

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

روند شکل‌گیری‌های تدریجی ژئوپولیتیک جهانی در سال ۲۰۰۱ به گونه‌ای بی‌سابقه تحت تأثیر یک حادثه قرار گرفت. نزدیک چهار هزار تن از ملیت‌های گوناگون در حمله‌ای تروریستی به مرکز

بازرگانی جهانی World Trade Centre جان دادند و هزاران بی‌گناه دیگر مجروح و درمانده و بی‌سروسامان شدند. از دید اقتصادی، خسارات وارده اگر چه بیش از پنجاه میلیارد دلار برآورد شد، ولی زیان‌های ابعادی بسیار گسترده‌تر دارد و شرکت بیمه لویزند لندن به تنهایی باید دو میلیارد دلار پرداخت نماید. بر این ارقام باید صدها میلیارد دلار ورشکستگی‌های بی‌دری را افزود که در نتیجه همزمان شدن این رویداد با افول اقتصادی ایالات متحده سرعت گرفت. غول‌های اقتصادی همانند انران Enron و شرکت‌های بزرگ هواپیمایی در ایالات متحده و اروپا یکی پس از دیگری ورشکست شدند و همراه خود شمار زیادی از هتل‌ها و دیگر مؤسسات بازرگانی را فرو کشیدند. از دید احساسی و اخلاقی، آمریکاییان که تا امروز از دور در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و از پیامدهای جنگی در خانه خود در امان بودند، برای نخستین بار با دلهره‌ها و تلخ‌کامی‌های جنگی آشنا شدند و دریافتند که کشورشان، در سایه‌ی‌گیری سیاست‌های ویژه‌ای محبوب جهانیان نیست. چلسی (Chelsea) دختر جوان رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده، بیل کلینتون، که در دانشگاه آکسفورد انگلستان سرگرم تحصیل است، پس از بروز فاجعه ۱۱ سپتامبر، در اندوهی آتشین به خانواده و دوستانش در ایالات متحده گفت که از میزان نامحسوب بودن کشورش در میان مردم جهان شگفت‌زده است و دلیل آن را نمی‌تواند درک کند. از دید روانشناسی سیاسی، حمله تروریستی به بلندترین ساختمان دنیا، حمله به اوج غرورهای بلند آمریکای قدرتمند بود؛ این حمله، حمله به قلب پولی و مالی ایالات متحده، حمله به بزرگترین پایگاه لابی یهودی در ایالات متحده تلقی شد، حال آن که حمله به پنتاگون (وزارت دفاع) در واشینگتن، حمله به اوج‌گیری قدرت نظامی ایالات متحده شمرده شد و این دو با هم حمله‌ای تلقی شد به آنچه ایالات متحده هویت جهانی تازه خود را در آن جلوه‌گر دانسته و بدان می‌شناساند.

از دید سیاسی، حمله تروریستی بی‌سابقه به نیویورک و واشینگتن همراه با واکنش بی‌سابقه ایالات متحده در برابر آن، به گونه‌ای گریزناپذیر تبدیل به نقطه عطفی تاریخی در جهان سیاست و

جهان سیاسی  
در سالی که  
گذشت

از دکتر بیروز مجتهدزاده

چیره شود و آن را بر اساس دید خود شکل دهد. جرج دبلیو بوش که دولتش را بر اساس فلسفه راست گرایانه افراطی متکی بر مفاهیم مسیحی قرون وسطایی تشکیل داده بود، وزارت امور خارجه را به نظامیانی چون ژنرال کالین پاول سپرد و غیر نظامیان و ایدئولوگهای متعصبی مانند دانلد رامسفلد Donald Rumsfeld و پل وولفویتز Paul Wolfowitz را بر وزارت دفاع مسلط نمود تا سیاست‌های افراطی و نژادپرستانه نظامی و تهدیدات بتواند به آسانی از این راه ترسیم و به ارتش ایالات متحده منتقل گردد. از سوی دیگر، بهره‌برداری دولت جدید از رویداد ۱۱ سپتامبر در روابط خارجی تا آن اندازه گسترش یافت که گویی این رویداد تنها برای تکمیل طرح‌های زورگویانه دولت جدید در مورد ملت‌های کوچک تر بروز کرده است و این وضع، این گمان را میان شماری از دانشگاهیان ایالات متحده دامن زده است که دولت آمریکا خود این فاجعه را، با همکاری لایبی یهودی در آن کشور، طرح ریزی و اجرا کرده است. البته باید گفت که این بحث بیشتر بر حدس و گمان استوار بوده و تاکنون سند قانع کننده‌ای در این زمینه ارائه نشده است.

با اندکی دقت می‌توان دریافت که خودسری‌های جدید ایالات متحده به تدریج فزونی گرفته است: از مسائل یوگسلاوی پیشین تا جنگ در افغانستان، ایالات متحده روش برخورد‌های یک‌جانبه و بی‌بهره از توجیه قانونی را فزونی داده است و جهان به هراس افتاده، اندک اندک توان اعتراض به خودسری‌های ایالات متحده را از دست می‌دهد. حمله نظامی ایالات متحده به نیکاراگوئه در سه سال پیش، حتی انتقاد و اعتراض کسی را سبب نشد و در حمله نظامی به افغانستان، بریتانیا به امید کسب نقش مؤثری در امور جهانی و شاید برای مهار کردن زیاده‌روی‌ها، داوطلبانه خود را شریک و پشتیبان ایالات متحده قلمداد و سیاست «شانه به شانه» (sholder to sholder) را اعلام کرد ولی در اندک مدتی چنان مورد بی‌اعتنایی آمریکاییان قرار گرفت که به درون خود بازگشت و بحث درباره افغانستان را به فراموشی سپرد. آمریکاییان حتی گفتند «کدام شانه به شانه؟ شانه‌ها بر نند پشت شانه قرار گیرند و هر چه را ما تصمیم می‌گیریم تأیید

امنیت شد. این رویداد، خطوط نگران کننده‌ای از شکل گیری يك نظام تك قطبی خشن در جهان ترسیم می‌کند که مقررات تعادل آفرین بین‌المللی در آن، رفته رفته جای خود را به گونه دهشت‌انگیزی از «دیکتاتوری جهانی» = global dictatorship می‌دهد. این نگرانی سبب اعتراض‌های فراوان در سراسر جهان نسبت به شیوه برخورد ایالات متحده با فاجعه ۱۱ سپتامبر و واکنش‌های خودسرانه‌اش در قالب حمله نظامی به کشورهای کوچک‌تر گردید. جالب توجه این که در سایه بیم و هراسی که این شیوه برخورد ایالات متحده در میان شهروندان کشورهای گوناگون آفریده است، بیشترین ابراز نگرانی و اعتراض و انتقاد نسبت به خودسری‌های ایالات متحده از سوی اندیشمندان آمریکایی ابراز می‌شود. در میان اندیشمندان صاحب نام آمریکایی، پرفسور جامسکی Naom Chomsky اخطارهای آگاهانه‌ای را آغاز کرده و توانسته است اذهان را به خطرات ناشی از این تحولات جلب کند. وی با طرح بحثی پژوهشی و علمی در نوشته‌هایی چند، استدلال می‌کند که در برخورد با بحران کویت در سال ۱۹۹۰ که هنوز اتحاد جماهیر شوروی دچار فروپاشی نشده بود، ایالات متحده، در هماهنگی با دیگر قدرت‌ها، می‌کوشید توافق بین‌المللی برای تنبیه عراق شکل دهد و با هموار ساختن راه برای صدور قطعنامه‌های ضروری از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، در پی آن بود که اقدامات خود را رنگ قانونی دهد و ضرورت احترام به مقررات و موازین بین‌المللی در سیاست‌های جهانی را به نمایش در آورد. از آن تاریخ، ایالات متحده سرکشی، تک‌روی، و خودسری در برخورد با مسائل جهانی را بیشتر و بیشتر کرده است تا آنجا که در مورد افغانستان، نه تنها نیازی به کسب مجوز از سازمان ملل متحد ندید، که حتی زحمت اثبات گناه متهمان را نیز به خود نداد.

به این ترتیب، همان گونه که برخی از ما از سر آغاز دهه ۱۹۹۰ پیش‌بینی می‌کردیم، خلأ قدرت پیش آمده در نظام جهانی، ایالات متحده را تشویق خواهد کرد تا در جهت ایجاد يك نظام تك قطبی در جهان، بر ژئوپولیتیک پست مدرن که بر تئوری جرج و مارج Chaos Theory تکیه دارد،

○ از دید سیاسی، حمله تروریستی بی سابقه به نیویورک و واشینگتن در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و واکنش بی سابقه ایالات متحده در برابر آن، به گونه‌ای گریزناپذیر تبدیل به نقطه عطفی تاریخی در جهان سیاست و امنیت شده است.

کنند».

هزاران خیرخواه دیگر در غرب، در چند گفت‌وگو با رسانه‌های غربی، کوشید خطر واکنش‌های حساب نشده و سوءاستفاده برخی محافل صاحب غرض در این رابطه را گوشزد کند. آما دیری نگذشت که حملات بی‌مهابا و کاربردمب‌های دیزی کاتر Dasy Cutter که همانند بمب اتمی دارای امواج ویران‌کننده در شعاعی یک کیلومتری است، در افغانستان شروع شد. متأسفانه این جنگ طلبی، محبوبیت بوش را در داخل ایالات متحده اوج بی‌سابقه‌ای داد تا آنجا که حتی انتشار اخبار مستند دربارهٔ ارتباط خانواده بوش با خانواده بن‌لادن و رشوه‌های میلیون دلاری که خانواده دوم به شرکت‌های وابسته به خانواده اول داده بودند، یا ارتباط بوش و اطرافیانش با اقتضاحات مالی مربوط به کمپانی ورشکسته انران (Enron) اثری بر این اوج‌گیری محبوبیت نگذاشت. آما بهای دهشت‌انگیزی که جامعه بشری در قبال این جنگ‌افروزی‌ها پرداخته، گسترش بی‌سابقهٔ نژادپرستی در غرب، بویژه در دنیای انگلو ساکسون و دشمنی نسبت به اسلام و مسلمانان بوده است. منابع خبری گزارش‌های هر اس‌اوری از حمله به انسانها و کشتار کسانی در خیابان‌ها و اماکن عمومی ایالات متحده و بریتانیا داده‌اند که رنگ پوستشان تنها گناهشان بوده است. در ایالات متحده، توجه نژادپرستان عملاً از سیاه‌پوستان به مسلمانان معطوف شد و در بریتانیا حزب نژادپرست ملی بریتانیا (British National Party) آشکارا اسلام را دین ترور و تروریزم خواند و دشمنی با اسلام را رسماً هدف تلاش‌های سیاسی نژادپرستانه خود اعلام کرد. گسترش این گونه نژادپرستی‌ها در جوامع باخترزمین چنان بوده است که حتی در انتخابات اخیر ریاست جمهوری فرانسه، ناسیونالیست افراطی و نژادپرستی چون ژان ماری لوین توانست در مقام دوم قرار گیرد و همراه با ژاک شیراک به مرحلهٔ دوم انتخابات راه یابد. موفقیت غیرمنتظره لوین، در فرانسه و در سراسر اروپا موجب شگفتی و نگرانی شده است.

البته باید گفت که احساسات نژادی تحریک شده در باخترزمین در بیشتر موارد متوجه مسلمانان از شبه‌قاره هند بویژه مسلمانان از پاکستان است؛ یعنی آنان که در ایدئولوژی سیاسی-دینی با طالبان تفاوت

برخلاف گروهی اندک از دانشگاهیان همچون ساموئل هانتینگتون، مبتکر نظریهٔ خنده‌آور «برخورد تمدن‌ها» که در راستای واقعیت بخشیدن به آن ایدهٔ دهشت‌انگیز، از رفتار خودسرانه و خطرآفرین رئیس‌جمهوری کنونی کشورشان پشتیبانی کرده‌اند، انتشار اندیشه‌های واقع‌گرایانهٔ پرفسور جامسکی رفته رفته سبب تشویق دیگر اندیشمندان و خیرخواهان بشر در ایالات متحده و دیگر کشورها می‌شود تا آنجا که در مورد دشنام‌ها و تهدیدهای بی‌دلیل جرج دبلیو بوش، بویژه نسبت به ایران، حتی سیاستمداران در اروپا نیز زبان به اعتراض می‌گشایند و «تک‌روی» ایالات متحده را خطرناک می‌خوانند. برای سال‌هایی چند نگارنده هشدار می‌داد که نظریهٔ هانتینگتون از اصالت دانشگاهی و فلسفی بی‌بهره و از سوی مجامع دانشگاهی باخترزمین مردود و مطرود است. متأسفانه این اظهارها در ایران مورد توجه قرار نگرفت و نوشته‌ها و گفته‌های ایرانی دربارهٔ نظریهٔ هانتینگتون، از هشتاد درصد مجموع نوشته‌ها و گفته‌ها در جهان در این باره فراتر رفت تا آن که نامهٔ اخیر او و دوستانش در تأیید جنگ‌جویی‌های دولت کنونی ایالات متحده نیز ثابت کرد که او ایدهٔ یاد شده را از آغاز در رابطه با وزارت خارجهٔ ایالات متحده ارائه کرده است.

جرج دبلیو بوش و تونی بلر در نخستین برخوردها با فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر، هنگامی که هنوز وانمود می‌شد اندیشه و تأملی در کار است، کوشیدند به دنیای انگلو ساکسون اطمینان دهند که کار تروریستی چند مسلمان سرکش و اختیار از دست داده را نباید به حساب اسلام و مسلمانان گذارد. این دو چند بار از اسلام بعنوان دینی بزرگ و پرشکوه یاد کردند، به این امید که بتوانند شرایطی فراهم آورند که واکنش‌ها نسبت به اقدامات تروریستی برخی گروه‌های مسلمان منجر به برخوردهای فکری و احساسی میان دنیای غرب و دنیای مسلمان نشود و با اصطلاح از «برخورد تمدن‌ها» جلوگیری شود. آنان بر لوسکنی (Silvio Berlusconi) نخست‌وزیر ایتالیا را، به خاطر این سخن که تمدن غربی از اسلام برتر است، سرزنش کردند. نگارنده نیز همانند

○ رویدادهای یازدهم سپتامبر خطوط نگران‌کننده‌ای از شکل‌گیری یک نظام تک‌قطبی خشن در جهان ترسیم می‌کند که مقررات تعادل‌آفرین بین‌المللی در آن، رفته رفته جای خود را به گونهٔ دهشت‌انگیزی از «دیکتاتوری جهانی» می‌دهد.

و رئیس‌جمهور کنونی را به خاطر مشت کشیدن، دشنام دادن، و تهدیدهای جنگیش به اوج محبوبیت می‌رسانند. انسان باخترزمین که در دهه ۱۹۵۰ برای اسیران جنگی حق و حقوقی در نظر می‌گرفت و به فریاد پناهندگان و آوارگان از هر نژاد و مذهبی می‌رسید، در دهه ۲۰۰۰ در لباس نخست‌وزیر راست‌گرای استرالیا، اجازه می‌دهد هزاران انسان آواره در دریا غرق شوند ولی پایه سرزمین پهناور و کم جمعیتی نگذارند که پدران او از تحمیل شدگان بر بومیان آن سرزمین بوده‌اند. در بریتانیا خانم تاجر با فروختن آتش جنگ با آرژانتین در دهه ۱۹۸۰ بر سر جزایر فاکلند این تحول اسف‌انگیز در اندیشه و احساس انسان باخترزمین را کشف کرد و از آن هنگام، رهبران سیاسی در باختر انگلو-ساکسون هر گاه خواسته‌اند بر فراختای نارسایی‌های فکری و شخصیتی خود دپل بزنند و به محبوبیت برسند، به جنگ افروزی یا تهدیدات جنگی دست یازیده‌اند.

### اثر گذاری بر شکل‌گیری جهان ژئوپولیتیک

جای تردید نیست که فاجعه ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن، آغاز دوران تازه‌ای از ملاحظات امنیتی را رقم زده است، بویژه در رابطه با ژئوپولیتیک جهانی ایالات متحده. این رویداد در آغاز همدردی و احساسات دوستانه‌ای در سراسر جهان نسبت به ایالات متحده برانگیخت؛ تقریباً همه کسانی که از گوشه و کنار جهان این حادثه وحشتناک را محکوم کردند، ابراز امیدواری نمودند که ایالات متحده بتواند واکنش‌هایی حساب شده و منطقی از خود نشان دهد تا این دوستی تازه به دست آمده را حفظ کند و آن را در جهت بهتر ساختن محیط سیاسی بشر به کار گیرد. برای نمونه، نگارنده در همان روز نخست پس از حادثه، در گفت‌وگویی با تلویزیون خبری ایران این جملات را به کار برد: «هیچ انسانی که با اخلاق و انسانیت سروکار داشته باشد نمی‌تواند عاملان این فاجعه در داور را محکوم نکند و با قربانیان این فاجعه همدردی نماید. در همان حال، ضمن این که ایالات متحده حق خواهد داشت عصبانی شود و ضمن این که ایالات متحده در لوج

چندانی ندارد و در رفتار و گفتارشان در غرب چهره‌ای متحجر و خشن از اسلام ترسیم می‌کنند؛ اسلامی که با دیگر ادیان و با «ملیت» و هویت ملی و nation state سرستیزه دارد. شماری از این افراد که اتباع ایالات متحده و بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی بودند، به افغانستان رفتند و در کنار طالبان و القاعده، نظامیان کشور خود را نشان گرفتند. بدیهی است که ترسیم چهره‌ای این‌گونه نادرست، متعصب و خشونت‌بار از اسلام، بدبینی و دشمنی جهان غیرمسلمان را نسبت به اسلام راستین سبب می‌شود.

شاید برداشت برخی این باشد که چون حزب ملی بریتانیا مجموعه‌ای کوچک و نیمه مخفی بیش نیست، دیدگاه‌هایش نباید معرفت‌گرایش کلی جامعه به حساب آید. البته جامعه، بطور کلی، به اندازه این حزب دچار کوردلی مطلق نژادی نیست، ولی حقیقت انکارناپذیر این است که همه جوامع باخترزمین، حتی جوامعی چون اسپانیا، پرتغال، یونان و آمریکای لاتین که از دید انگلو-ساکسون‌ها از نژادی پایین‌ترند، به همان اندازه اسیر نژادپرستی، این بزرگترین نشانه‌ار تجاع و عقب‌ماندگی فکری هستند. جوامع باخترزمین در دوست سال اخیر پیشرفت‌های خیره‌کننده‌ای در تفکر و اخلاق سیاسی، فلسفه آزادی، مردم‌سالاری، ادبیات و هنر، دانش و تکنولوژی داشته‌اند و مورد تمجید و تحسین فراوان بوده‌اند و شرق در این مدت کوشیده است راه غرب را برای «پیشرفت» بییاماید. اما امروز که تماس میان شرق و غرب فزونی می‌گیرد، این خصیلت نکوهیده غربی بیشتر و بیشتر خودنمایی می‌کند و این پرسش پیش می‌آید که با توجه به گستره و ژرفای باور نکردنی نژادپرستی در تمدن باخترزمین که به حقیقت ادامه تمدن خاور است، در تمجید از آن تمدن راه افراط پیموده نشده است؟

دامنه این تحول اسف‌انگیز در اندیشه و گرایش‌های سیاسی، بویژه در غرب انگلو-ساکسون باور نکردنی است؛ مردمی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در ایالات متحده به اقدامات جنگی دولت خود در ویتنام می‌تاختند، در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ جنگ طلبی‌ها و جنگ افروزی‌های رهبران خود را تشویق می‌کنند

○ پرفسور چامسکی: پس از بحران دوم در خلیج فارس (اشغال خاک کویت از سوی نیروهای عراق)، ایالات متحده سرکشی، تک‌روی و خودسری در بر خوردن با مسائل جهانی را بیشتر و بیشتر کرده است تا آنجا که برای لشگرکشی به افغانستان، نه تنها نیازی به گرفتن مجوز از سازمان ملل متحد ندید، که حتی زحمت اثبات گناه متهمان را نیز به خود نداد.



○ بهره‌برداری دولت بوش از رویدادهای یازدهم سپتامبر در روابط خارجی تا آن اندازه گسترش یافته که گویی این حادثه تنها برای تکمیل طرح‌های زورگویانه‌ی این دولت در مورد ملت‌های کوچکتر پیش آمده است.

عصبانیت در پی انتقام‌جویی بر خواهد آمد، امید است که لحظه‌ای نیز اندیشه‌کنند و دریابد که چه چیزی در رفتار سیاسی نسبت به دیگران وجود دارد که تلخ‌کامی و انتقام‌جویی به این گسترده‌گی و ژرفا اسبب می‌شود». سیاستمداران اروپایی با حساسیت فراوان به آمریکا توصیه می‌کردند که هوشیارانه از این تحول بزرگ برای جلب احساسات دوستانه جهان نسبت به تک‌ایر قدرت جهانی درست بهره‌گیرند و با ایجاد دگرگونی‌هایی در سیاست خارجی خود، محیط سیاسی آرام‌تر و دوستانه‌تری در جهان پدید آورد. برخی از آنان، بویژه نخست‌وزیر بریتانیا، تا آنجا پیش رفت که با اعلام سیاست «شانه‌به‌شانه» در همکاری با ایالات متحده برای مبارزه با تروریسم، دست به تلاش‌های گسترده‌ای برای ایجاد تفاهم بین‌المللی در شکل دادن به برخوردهای تازه جهانی با مسائل تازه جهانی زد. وی با موافقت واشینگتن از پایتختی به پایتخت دیگر سفر کرد و دیپلماسی فعالی برای واقعیت دادن به یک هم‌راهی حقیقی بین‌المللی به کار گرفت. در همین راستا، او در عمل نقش واسطه میان واشینگتن و مراکز سیاسی چون تهران و دمشق را به عهده گرفت. خود به دمشق و وزیر خارجه‌اش دوبار به تهران سفر کرد تا از راه ایجاد هماوایی میان این مراکز و واشینگتن، اتفاق بین‌المللی مورد نظر برای مبارزه با تروریسم قاطعیت بیشتری پیدا کند. همین توصیه‌های دوستانه سبب شد که رئیس‌جمهور ایالات متحده اظهار دارد که دولت‌ش در واکنش به فاجعه ۱۱ سپتامبر عجله نخواهد کرد، بلکه خواهد کوشید با تأمل و مطالعه، عاملان واقعی را شناسایی کند و در یک چارچوب پذیرفته شده بین‌المللی به مجازات قانونی برساند. فراتر، او گفت که جهت‌گیری‌های سیاسی نامتعادل گذشته سبب شده است تلخ‌کامی‌ها نسبت به کشورش تبدیل با انتقام‌جویی‌های خطرناک شود و جهان سیاسی با مسئله بزرگی به نام «تروریسم» سروکار پیدا کند. او وعده داد که برای مبارزه با تروریسم از دو استراتژی خردمندانه استفاده کند: نخست، شکل دادن به یک اتفاق بین‌المللی برای آغاز حرکتی جهانی و جمعی به منظور مبارزه همه‌جانبه با تروریسم؛ دوم، ایجاد تحولاتی حساب شده برای برقراری تعادل و موازنه در سیاست خارجی کشورش. وی در این مورد تا

آنجا پیش رفت که رسماً و آشکارا گفت مسئله فلسطین عامل اصلی تلخ‌کامی‌ها در خاورمیانه نسبت به ایالات متحده بوده و او با برخوردی متعادل این مسئله را حل خواهد کرد، چنان که کشور فلسطین تشکیل شود. اما این گفته همه چیز را ولاگون کرد و سبب برآشفتن آریل شارون، نخست‌وزیر ستیزه‌جوی اسرائیل شد. او با پرخاشگری و خشم آلوده گفت که آمریکایی‌ها نمی‌توانند دست به همان «خیانتی» نسبت به یهودیان بزنند که دیگران (منظور بریتانیا) در برابر آلمان نازی زدند و یهودیان را فروختند. این برخورد گستاخانه و خشم آلود همچون آواری خوردکننده بر سر جرح بوش فروریخت و او را از رؤیای «خوب بودن» و «انسانی اندیشیدن» بی‌دار کرد و سبب گردید وعده‌های «باغ گل» در سیاست‌های جهانی نو یکسره به دست فراموشی سپرده شود و جای خود را به واقعیت تلخ شوره‌زار آکنده از خار و تیغ سنتی آمریکایی-اسرائیلی در جهان ژئوپولیتیک دهد.

نمایش تفکر و تأمل برای جهت‌داجن به واکنش‌های منطقی و حساب شده در برابر رویداد ۱۱ سپتامبر ناگهان پایان گرفت و خشونت‌ورزی‌ها آغاز شد. مشورت با متحدان در «اتلاف بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم» به فراموشی سپرده شد و جای خود را به تک‌روی‌ها و خودسری‌های معمول داد تا آنجا که سران و رهبران اتحادیه اروپا در نشست لواخر فوریه ۲۰۰۲ رسماً از «تک‌روی» ایالات متحده در زمینه مبارزه با تروریسم انتقاد نمودند. نه تنها ایالات متحده گوش بر هر توصیه‌ای بست و بی‌پروا واکنش خود به فاجعه یادشده را محدود به حملات تعصب آلود چندین ماهه به افغانستان کرد، بلکه تاخت و تازهای شرارت آلود و بی‌سابقه دولت آریل شارون به زنان و کودکان فلسطینی را نیز مورد پشتیبانی قرار داد. در همان حال، این برخورد تعصب آلود شرایطی فراهم آورد که دیگر قدرت‌ها نیز امکان یابند از تحولات تازه برای تحکیم مواضع و سیاست‌های کهنه یا جاری خود بهره‌گیرند. تلاش واشینگتن در زمینه تبدیل کردن ایده «اتلاف بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم» به ابزاری جدید برای کمک به سیاست فشار آوردن به دیگران، این امکان را برای سایر قدرت‌ها فراهم آورده است تا خواست‌های خود را پیش برند. نخست‌وزیر

بریتانیا، برای مثال، فرصتی دید که نقش تازه‌ای بعنوان یک بازیگر جهانی برای کشورش دست و پا کند. روسیه با ادعای دوستی و مشارکت سیاسی تازه با ایالات متحده، فرصت‌های تازه‌ای یافته است که به مسکو اجازه می‌دهد جنبش چینی‌ها را دور از انتقادهای غرب سرکوب کند. فراتر، امکانات اقتصادی و سیاسی چشمگیری در اختیار مسکو قرار گرفت: تونی بلر طی نامه‌ای به اعضای ناتو خواست که به پاس همکاری‌های روسیه با «ائتلاف بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم» اجازه دهند مسکو به ناتو نزدیک شود و در مقام یک محرم با شورای مرکزی ناتو از نزدیک همکاری کند. در حالی که هندوستان از فرصت پیش آمده بهره گرفت و فشارهای تازه‌ای به پاکستان وارد کرد تا در ادعای مبارزه با تروریسم صداقت به خرج دهد و پشتیبانی از گروه‌های تروریستی را پایان بخشد، اسرائیل دست به تلاش سختی زد تا اتفاضه فلسطین را با تروریسم ۱۱ سپتامبر برابر قلمداد کند و واژگون ساختن روند صلح را توجیه نماید. فراتر، اسرائیل توانست از این شرایط بهره گیرد و ایالات متحده را بر ضد مسلمانان، بویژه ایران، بشوراند و در تلاش‌های دیگری کوشید هندوستان را تحریک به پیوستن به محور افراطی‌گری‌های اسرائیل-آمریکا نماید. این تلاش‌ها مورد استقبال گرم عوامل تندرو در ساختار سیاسی ایالات متحده مانند لابی یهودی و افرادی چون وولفویتز و ریچارد پریل قرار گرفت. این عناصر از توطئه‌های اسرائیل پشتیبانی می‌کنند بی‌اعتنا به این حقیقت که این توطئه‌ها تنها سبب واقعیت یافتن خطر «برخورد تمدن‌ها» بویژه میان غرب و جهان اسلام خواهد شد. فراتر، برای جلوگیری از هرگونه تعدیل در پشتیبانی یک‌جانبه ایالات متحده از اسرائیل در برابر فلسطینیان و برای جلوگیری از بهبود مناسبات ایران و آمریکا در دوران پس از ۱۱ سپتامبر، اسرائیل موج تازه‌ای از اتهامات ضد ایرانی به راه انداخته است که منجر به دشنام‌ها و تهدیدات در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ نسبت به ایران شد.

بیش از همه، خود ایالات متحده می‌کوشد از امواج همدردی جهانی ناشی از رویداد ۱۱ سپتامبر بهره گیرد تا بتواند فکر چیره شدن بر جهان سیاسی را از راه افزایش دخالت در امور منطقه‌ها و ملت‌ها

واقعیت بخشد. اما اقدامات خشونت آمیز بوش، دشنام‌های وی به ملل مختلف و اتخاذ استراتژی تهدید در گستره‌ای که می‌تواند خطر بروز یک جنگ گسترده جهانی را پیش کشد، سبب شده است که نه تنها احساس همدردی جهان با ملت آمریکا در رابطه با فاجعه ۱۱ سپتامبر فروکش کند، بلکه محبوبیتی که ایالات متحده به دست آورده بود جای خود را به نگرانی خانواده بشری از طرح‌های جنگی و اقدامات خشونت آمیز آن قدرت داده است. ایالات متحده برای سال‌هایی چند در پی آن بوده و هست که با استفاده از زور نظامی در کشورهایی که از دولت رسمی مشخص و مسئولی برخوردار نیستند مانند افغانستان، سومالی، یوگسلاوی پیشین، یا در کشوری مانند عراق که زیر ستم حکومتی سرکش (rogue state) زندگی می‌کند، برای منطقه و ملت‌ها تعیین تکلیف کند. عملیات نظامی ایالات متحده در افغانستان، گرچه رژیم تروریستی طالبان را سرنگون و تروریست‌های القاعده را متفرق ساخت، ولی هزاران افغانی بی‌گناه به قتل رسیدند یا مجروح شدند و بیش از نیمی از جمعیت افغانستان به صورت آوارگان و پناه‌جویان بی‌خانمان در داخل آن کشور و در کشورهای همسایه، بویژه ایران و پاکستان در آمدند. در افغانستان، به بهانه بیرون کشیدن باقیمانده نیروهای تروریستی طالبان و القاعده از مخفی‌گاه‌ها، بمباران بی‌رحمانه مناطق مسکونی ادامه پیدا کرد. ایالات متحده نه تنها از این کشتار بی‌دلیل عذرخواهی نکرده، بلکه حتی برای حفظ ظاهر این وعده را نداده است که در آینده دقت بیشتری به خرج دهد و برای زندگی افغانان ارزش بیشتری قائل شود.

رفتار ایالات متحده با صدها تن بازداشت شده در افغانستان که به اردوگاه کمپ اکسری Camp X-Ray در پایگاه گوانتانامو در جزیره کوبا منتقل شدند، نمونه دیگری از بی‌اعتنایی آن کشور به حقوق انسانی مردمان غیر آمریکایی است. انتشار عکس‌ها و فیلم‌هایی از رفتار شکنجه‌گونه مأموران آمریکایی بازندان و جادادن آنان در قفس‌های سیمی بدون دیوار، موجب انتقادات فراوان شد و سازمان‌های مدافع حقوق بشر را واداشت تا این بر خورد با زندانیان سیاسی یا حتی «تروریست»‌های

○ بهای هراس‌انگیزی که جامعه بشری در برابر سیاست‌های خشن و جنگ‌افروزانة ایالات متحده پرداخته، گسترش بی‌سابقه نژادپرستی در غرب، بویژه در دنیای انگلوساکسون و دشمنی نسبت به اسلام و مسلمانان بوده است.

۱۹۹۹ می کوشید ایدۀ آمریکایی «جامعۀ بین‌المللی» را در مفهومی فلسفی به جهان بقولاند؛ ایده‌ای که در بهترین حالت، می‌تواند بعنوان جامعۀ ای مرکب از دوستان ایالات متحده یا «باشگاه دوستان ایالات متحده» تعریف شود. در توجیه ایدۀ جدید، نخست‌وزیر بریتانیا تا آنجا پیش رفت که در مقاله «مقابله واقعی با پدیده تروریسم» مدعی شد که «علم» به تنهایی قادر نخواهد بود این وظیفه را به انجام برساند، بلکه «تیروی اخلاقی جهان، در مقام یک جامعۀ همبسته، می‌تواند مسأله را حل کند».

به هر حال، تونی بلر می‌کوشد و انمود کند که باخترزمین درک کرده است که افزون بر تمهیداتی تازه برای مقابله و مبارزه با تروریسم، زیربنای سیاست خارجی باخترزمین بویژه ایالات متحده، باید چنان دگرگون شود که انگیزه‌های مخالفت و انتقام‌جویی نسبت به باخترزمین از میان برود. چنین به نظر می‌رسد که رویداد تروریستی یادشده نه تنها توجۀ جهانی را به مسأله همکاری بین‌المللی برای مقابله با این پدیده جلب کرده است، بلکه در جلب نظر باخترزمین نسبت به سیاست‌های نااعلانه‌اش که عامل اصلی بروز پدیده تروریسم شمرده می‌شود، اثر مستقیم داشته است. تونی بلر بی‌گیری توأمان دو روش در این زمینه را اعلام کرد: مبارزه بین‌المللی با تروریسم از یک سوی، و دگرگون کردن سیاست‌های خارجی قدرت‌های غربی در رابطه با اختلافات منطقه‌ای تروریست‌آفرین همانند اختلافات فلسطین-اسرائیل، اختلافات هند-پاکستان بر سر کشمیر، اختلافات تاریخی-جغرافیایی در ایرلند شمالی و غیره. تونی بلر ورود جهان سیاسی به دوران تازه‌ای را اعلام کرد و از شکل‌گیری دوبارۀ «نظام تازه جهانی» سخن گفت. او در این رابطه، به گونه تلویحی دو اصل پر اهمیت را یاد آور شد: نخست، این که بریتانیا یک قدرت رتبه دوم در نظام جهانی شناخته می‌شود و به این دلیل، نقش آفرینی‌هایش محدود به تلاش‌هایی خواهد بود که یا باید در چارچوب اتحادیه اروپا پیگیری شود یا در اتحاد استراتژیک با ایالات متحده. در هر دو صورت نخست‌وزیر بریتانیا نمی‌تواند نقش لول را در پی‌گیری حرکت سیاسی-امنیتی جهانی به دست آورد، چنان که در جریان عملیات نظامی در افغانستان، واشینگتن اجازه اجرای سیاست

جانی را سخت محکوم کنند. دولتمردان در اتحادیه اروپا کوشیدند توجۀ آمریکاییان را به این نکته ظریف و بر اهمیت جلب کنند که اگر قرار باشد دولتی که مدعی دموکراسی و دفاع از حقوق بشر است با تروریست‌های اسیر شده همانند یک تروریست برخورد نماید، با تروریست‌ها چه تفاوتی در رفتار دارد و چگونه می‌تواند ادعای مشروعیت اخلاقی برای مبارزه با تروریسم داشته باشد. در نخستین برخورد با این انتقادات، دانلدر اسفند وزیر دفاع و یاران ستیزه‌جوی وی در آن وزار تخانه رسماً و علناً گفتند که به این انتقادات اهمیت نمی‌دهند. با ادامه انتقادات و اعتراضات، آنان کوشیدند میحث تازه‌ای در حقوق بین‌المللی ابداع نمایند و اسیران را «رزمندگان غیرقانونی (Illegal Combatants)» عنوان دهند که از داشتن حقوق پیش‌بینی شده در مقررات بین‌المللی مربوط به اسیران جنگی بی‌بهره خواهند بود. اما چون این استدلال پذیرفته نشد، رهبران ایالات متحده از این که استراتژی بهتری در این رابطه پیش‌بینی نکرده و اجازه داده‌اند از رفتار مأموران با اسیران عکس و فیلم تهیه و منتشر شود، ابراز تأسفط کردند.

## ۱۱ سپتامبر و بازپیدایی ایدۀ «نظام تازه

### جهانی»

ایالات متحده از میانه دهه ۱۹۹۰ بحث پیرامون «نظام تازه جهانی» را کنار گذارد، ظاهر آیه این دلیل که درون‌گرایی سیاسی عمومی و ناتوانی آمریکا در برخورد متوازن با مسائل جهانی، نتوانسته بود امکان پذیرش این ایدۀ آمریکایی را در جهان فراهم سازد. با این حال، شایان ذکر است که در جریان تحولات سیاسی تازه‌ای که در پی رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر آغاز گردید، نخست‌وزیر جوان بریتانیا، تونی بلر دست به تلاش گسترده‌ای برای واقعیت بخشیدن به یک ائتلاف جهانی به منظور مبارزه با تروریسم زد. او در سخنان پرشوری که روز دوم اکتبر ۲۰۰۱ در کنفرانس سالانۀ حزب کارگر، زیر عنوان «بگذارید این جهان را دگرگون سازیم» ایراد کرد، برخلاف گذشته از «جامعۀ بین‌المللی - In-ternational Community» یاد نکرد، بلکه این بار به درستی از «جامعۀ جهانی (Global Community)» یاد کرد. این نکته اهمیت دار دزیرا هم او بود که در سال

○ در عمل، گویی همواره باید یکی دو تن از یهودیان متعصب در دولت ایالات متحده باشند که در جهت تقویت ژئوپولیتیک منطقه‌ای اسرائیل در خاورمیانه، و وظیفۀ خرابکاری در روابط ایالات متحده با ایران و کشورهای اسلامی پشتیبان فلسطینیان را بر عهده گیرند.

منطقه‌ای اسرائیل در خاور میانه و وظیفه خرابکاری در روابط ایالات متحده با ایران و کشورهای اسلامی پشتیبان فلسطینیان را اعمال کنند. در دولت بیل کلینتون، مارتین ایندیک Martin Indyke با شکل دادن به استراتژی «مهار دو گانه»، سیاست محاصره استراتژیک اقتصادی ایران و عراق در خلیج فارس را پی گیری می کرد که گرچه به نتایج درخشانی نرسید و ایندیک به سفارت آمریکا در اسرائیل منصوب و از واشینگتن دور شد، ولی طرح او توانست دشمنی آمریکان نسبت به ایران را در حد موجود حفظ نماید. هم اکنون پل وولفویتز و ریچارد پرل این وظیفه را با تعصب بسیار بر عهده گرفته اند. اینان مبتکران اصلی استراتژی جدید «تهدید و تهدید» نسبت به ایران و عراق هستند و حتی در مصاحبه‌های رادیویی و تلویزیونی آشکارا نشان می دهند که حمله نظامی به ایران را طرح ریزی کرده اند و جداً دنبال می کنند.

روابط ایران و ایالات متحده زیر تأثیر این شرایط به سرراشیمب تیره تر شدن افتاد و چرخش سیاست‌های خارجی ایالات متحده در پی رویداد ۱۱ سپتامبر به سوی استفاده از خشونت و نیروی نظامی در برابر مسلمانان به بهانه «مبارزه با تروریسم» وضعی پیش آورد که منجر به اعلام سیاست گسترش عملیات نظامی در خاور میانه از سوی جرج دبلیو بوش و تهدید ایران در سخنرانی سالانه وی درباره «وضعیت اتحادیه» (۲۹ ژانویه ۲۰۰۲) گردید. این دگرگونی‌ها و شرایط دشوار پیش آمده، نظر چند سال پیش نگارنده را در این مورد که مشکل روابط ایران و ایالات متحده، مشکل تهران نیست، بلکه مشکل واشینگتن است، آشکار ساخت. در آن هنگام، در برابر تلاش‌های عجولانه برخی افراد برای ترمیم روابط سیاسی دو کشور، گفته شد که اگر حتی امروز ایران یکپارچه تصمیم گیرد که بی چون و چرا با ایالات متحده روابط سیاسی برقرار کند، واشینگتن دچار سردرگمی و بی تصمیمی خواهد شد و نخواهد توانست مسائلش را با ایران حل کند. در حقیقت اگر ایران دست به چنین کاری بزند، موقعیت و مواضع ترحم برانگیز ایالات متحده را در رابطه با ایران و مسائل خاور میانه که همانند اسیر سیاسی در جنگ اسرائیل و یارانش است، فاش ساخته و به قضاوت عام خواهد گذارد. در آن

مستقلی از سوی بریتانیا را انداد و شرایطی به وجود آورد که لندن ناچار شد خود را از صحنه کنار کشد. دوم این که مفهوم «تروریسم» چگونه، و از سوی چه کسانی باید تعریف شود و تشخیص این که چه کسانی تروریست قلمداد خواهند شد با چه مقام یا مرجعی خواهد بود. وی روشن نکرده است که آیا تشکیلات جهانی مستقل و جدیدی برای پی گیری هدف مقابله با تروریسم به وجود خواهد آمد، یا تشکیلات جهانی موجود، یعنی سازمان ملل متحد، مأمور این کار خواهد شد؛ ولی در هر دو صورت، رهبری و پی گیری حرکت جهانی برای مقابله با تروریسم نمی تواند بر عهده نخست وزیر بریتانیا باشد. از سوی دیگر، در حالی که سازمان ملل، با وجود «حق و تو» برای قدرتمندان، از امکان دست زدن به اقداماتی مستقل بی طرف و متوازن در برخورد با تروریسم محروم است، چگونه می تواند خودسری‌های ایالات متحده را مهار و برخورد عادلانه و متوازن با مسائل را تضمین کند تا هم جلوی قربانی شدن برخی از ملل جهان در این رهگذر را بگیرد و هم از بروز تلخ کامی‌هایی که منجر به انتقام جویی‌های تازه از راه‌های تروریستی می شود جلوگیری کند.

## روابط ایران و ایالات متحده

در دوره دوم ریاست جمهوری بیل کلینتون نشانه‌هایی از تلاش دو طرف برای بهبود روابط به چشم می خورد اما با روی کار آمدن دولت راست گرای افراطی جرج دبلیو بوش، این روند برای یک سال متوقف شد. همزمان شدن انتقال قدرت در ایالات متحده به جمهوری خواهان راست گرای افراطی و انتقال قدرت در اسرائیل به راست گرایان افراطی به رهبری آریل شارون، نشان می داد که دوران دشواری در روابط ایالات متحده با کشورهای مسلمان، بویژه ایران در پیش است. به گفته دیگر، این همزمانی، همراه با افزایش نفوذ یاران اسرائیل در کشورهای ایالات متحده، وضعی خطرناک به زیان مسلمانان پدید آورده است که شاید بتوان آن را «قمر در عقرب» خواند.

از دید عملی، گویی همواره باید چنین باشد که یکی دو تن از یهودیان متعصب در دولت ایالات متحده باشند که در جهت تقویت ژئوپولیتیک

○ دولت ستیزه جوی بوش، جهان بینی راست گرایانه دینی دولت ریگان را تجدید کرده و همچنان که آن دولت شوروی را بر پایه مفاهیم مسیحی قرون وسطایی ویژه خود «امپراتوری شیطانی» خوانده بود، این دولت نیز جهان را از همان زاویه می نگرد، مسائل راسیاه و سفید می بیند و با جدا کردن باصطلاح فرشتگان از شیاطین می خواهد کارهای جهان را سامان دهد!



○ روابط ایران و ایالات متحده، مسئله‌ای است بسیار پیچیده و حساس که بخش بزرگی از منافع ملی، وقار، حرمت، مصالح هویتی و ژئواستراتژیک ایران در منطقه و جهان را در گرو دارد. ایران در این زمینه مظلوم بوده و حقوق ملی‌اش زیر پا رفته است.

صورت آشکار خواهد شد که دولت آمریکا بیش از آن گرفتار لابی یهودی در کنگره و همدستان آن در دستگاه دولت است که بتواند مستقلاً و بر پایه منافع ملی تصمیم بگیرد. البته رویدادهای سیاسی پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر خود بهترین شرایط را برای به نمایش در آوردن وضع اسف‌انگیز و آشینگتن در برابر اغواگری‌های اسرائیل فراهم آورده است.

شیطنت‌های اسرائیل در مورد ایران و ناراحتی شدید تل آویو از پشتیبانی‌های جمهوری اسلامی ایران از برخی گروه‌های فلسطینی برای سال‌هایی چند ادامه داشته است بی آن که بتواند دولت ایالات متحده را تا این اندازه بر ضد ایران با خود هم‌آواز سازد. جالب توجه این که ستیزه‌جوترین دولت در اسرائیل، یعنی دولت آریل شارون توانسته است با بهره‌گیری از چرخش عمده در سیاست خارجی ایالات متحده در فردای رویداد ۱۱ سپتامبر و تمرکز یافتن آن بر محور «مبارزه با تروریسم» بیشترین تأثیر را در آشینگتن داشته باشد. اسرائیل با این ادعای ثابت‌شده که کشتی فلسطینی بازداشت شده حامل سلاح‌های ارسالی ایران برای مبارزان فلسطینی بوده است، توانست دولت جدید آمریکا را به حرکت در آورد. جرج بوش (بسر) که عملاً ثابت کرده است درایت و جهان‌بینیش از جرج بوش (پدر) نیز کمتر است، در سخنرانی سالانه «وضعیت اتحادیه»، ایران و عراق و کره شمالی را بعنوان «محور شیطنی»، خطری برای جهان قلمداد کرد. نخستین بار بود که رئیس‌جمهور ایالات متحده به تهدید نظامی در مورد ایران متوسل می‌شد. این گفته‌های غیرمنتظره موجب واکنش‌های اعتراض آمیز در بسیاری از کشورهای جهان شد به گونه‌ای که در کمتر از دو هفته رسانه‌های آمریکا خبر از آن دادند که برخاسته‌های بوش نتایج نگران‌کننده‌ای برای موقعیت بین‌المللی ایالات متحده داشته است.

### محور شیطنی (نه محور شرارت)

از سوی دیگر، رویداد ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن در قالب برخورد ستیزه‌جویانه و تهدیدهای نظامی دولت بوش نسبت به کشورهای گوناگون آشکار ساخت که علت واقعی پافشاری آمریکا در زمینه تأسیس سیستم دفاع موشکی این است که

دولت جدید ایالات متحده قصد دارد دست به تهاجم نظامی به شماری از کشورهای بزنند و از آنجا که این کشورها ممکن است در دفاع از خود موشک‌هایی به‌خاک آمریکا شلیک کنند، و با توجه به این که آنچه در جنگ ویتنام سبب شکست ایالات متحده شد، اعتراضات گسترده مردم آمریکا به فزونی گرفتن کشته‌شدگان آمریکایی بود، این بار ایالات متحده می‌خواهد از سیستمی دفاعی برخوردار باشد که تلفات خودی را به حداقل رساند و باخاطر آسوده بتواند بیشترین تلفات و ویرانی را از راه دور نصیب ملت‌های مورد تهاجم نماید. این گونه جنگ از دور که غافل‌گیرانه است و فرصت هر گونه دفاع را از مردم مورد تهاجم می‌گیرد، بی‌گمان جنگی ناجوانمردانه است. حتی در فرهنگ جنگ و دفاع کابوی‌های آمریکایی، هیچ کس دیگری را از پشت نمی‌زند تا فرصت دفاع را از طرف مقابل خود نگیرد. ولی دولت جدید ایالات متحده می‌کوشد ناجوانمردانه‌ترین نوع جنگ را بر بشریت تحمیل نماید. هانتینگتون و دوستانش در نامه‌ای که در تأیید تهدیدات نظامی ایالات متحده نوشتند، این ناجوانمردانه‌ترین نوع جنگ را «جنگ عادلانه» خواندند که یک مفهوم مسیحی قرون وسطایی و مربوط به جنگ‌های مذهبی است. به گفته دیگر، هانتینگتون و دوستانش درست دریافته‌اند که دولت ستیزه‌جوی بوش جهان‌بینی راست‌گرایانه دینی دولت ریگان را تجدید کرده و همانند آن دولت که سقوط نظام کمونیستی شوروی را ناشی از «برحق» بودن نظام سرمایه‌داری مطلق می‌دانست و شوروی پیشین را بر پایه مفاهیم مسیحی قرون وسطایی و ویژه خود «امپراتوری شیطنی = Evil Empire» خوانده بود، جهان را از دیدگاه تعصبات دینی قرون وسطایی می‌نگرد، مسائل جهان را سیاه و سفید می‌بیند و با جدا کردن باصطلاح فرشتگان از شیاطین می‌خواهد امور جهان را سر و سامان دهد. جای تأسف است که مترجمان ناآشنا با فلسفه‌های سیاسی نهفته در ویرای این گونه عبارات و اصطلاحات، این اصطلاح ویژه را «محور شرارت» ترجمه کرده‌اند و ناخواسته چهره واقعی دولت جرج دبلیو بوش را نزد ایرانیان ترمیم کرده‌اند. در انتقاد از این دیدگاه قرون وسطایی افراطی بود که نگارنده در نامه‌ای سرگشاده خطاب به

○ در حالی که استراتژی همکاری بین‌المللی به منظور مبارزه با تروریسم برای دولت‌های اروپایی و دیگران بعد از تازهای از سیاست‌های خارجی و جهانی آنها به شمار می‌آید، برای ایالات متحده چارچوب اصلی تازه‌ای است که تقریباً همه سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا درون آن قرار می‌گیرد یا در سایه آن سنجیده می‌شود.

دولت جرج دبلیو بوش امروز، می‌بایست این حقیقت را نیز دریابد که تلاش‌های برخی از همکارانشان در تحریک امارات متحده عربی بر ضد ایران و ابراز دشمنی‌های جنگ طلبانه مسئولان وزارت دفاع ایالات متحده برای خوشنودی آریل شارون و دیگر افراطیون ضد ایرانی در اسرائیل، سیاست‌هایی است به همان اندازه کوتاه‌بینانه. مردم ایران آشکارا نشان داده‌اند که از ایالات متحده انتظار دارند اجرای برنامه‌هایی واقعی را به منظور اعتماد آفرینی آغاز کند و در جهت بهبود روابط خود با ایران، خواست‌های مشروع و حق طلبانه ملت ایران را که در زیر خلاصه می‌شود مورد توجه قرار دهد:

الف- ژئوپولیتیک منحرف ساختن لوله‌های نفتی و گازی خزر- آسیای مرکزی از راه‌های ایران و حمایت از تلاش ترکیه، گرجستان و جمهوری آذربایجان برای خنثی کردن جغرافیای ممتاز ایران و پشتیبانی از تلاش‌های تازه پاکستان در راه مستعمره کردن افغانستان به منظور نادیده گرفته شدن امکانات اقتصادی برتر ایران را رها کند و اجازه دهد عوامل تعیین‌کننده جغرافیایی-اقتصادی در هر دو مورد نقش طبیعی خود را بازی کنند؛

ب- دل‌وایی‌های ایران در ایالات متحده را آزاد کند و ببیند که تصمیمات یک‌جانبه و خودسرانه در زمینه استفاده از این دارایی‌ها به سود شرکت‌ها و شهروندان آمریکایی مورد تجدیدنظر جدی قرار گیرد؛

ج- قانون تجاوز کارانه دام‌تورادر مورد ایران و مردمش لغو نماید؛

د- تحریم‌ها و برنامه محاصره اقتصادی در مورد ایران را بردارد. در این خصوص شایان توجه است که تحریم فروش هواپیماهای مسافربر آمریکایی و اروپایی به ایران، برای مثال، سبب شده است که ایران، ناگزیر، از تکنولوژی عقب افتاده هواپیمایی روسی بهره‌گیرد و سقوط این هواپیماها در دو دهه اخیر سبب مرگ صدها ایرانی بی‌گناه شده و مسئولیت این وضع در نهایت، متوجه تحریم‌های آمریکایی است.

بدیهی است که ایران نمی‌تواند در تماس‌های پنهانی سازمان داده شده توسط دلالان این اهداف ملی را برآورده سازد. این اهداف مشروع و قانونی

رئیس‌جمهور ایالات متحده در ۵ فوریه ۲۰۰۲ اهانت وی به ملت ایران را محکوم کرد. اثر این نامه اعتراض آمیز و پیامدهایش همراه با اعتراض‌های گسترده در باختر زمین نسبت به جهت‌گیری‌های ستیزه‌جویانه جرج دبلیو بوش این بود که وی در مصاحبه‌ای گفت منظورش از این تهدیدها ایجاد زمینه‌ای برای گفت‌وگوی مجدد با ایرانیان بوده است. در همین راستا بود که برخی رسانه‌های بین‌المللی در جریان سفر ماه فوریه وی به ژاپن گزارش دادند که بوش از دولت ژاپن خواسته است میان ایران و ایالات متحده میانجیگری کند. گرچه دولت ژاپن تا کنون در این رابطه دست به اقدام ویژه‌ای نزده است، سفر اخیر وزیر خارجه ژاپن به تهران برای آغاز «دیپلماسی پنهان» ارزیابی شده است. اما آنچه مایه نگرانی می‌شود شایعاتی است در زمینه اقدامات محرمانه زیر نظر وزارت خارجه ایالات متحده و به سرپرستی یا ابتکار وزیر خارجه پیشین آن کشور، خانم آلبرایت، برای تماس محرمانه با برخی مسراجع ایرانی از طریق واسطه‌هایی در کشورهای گوناگون.

باید توجه داشت که مسأله روابط ایران و ایالات متحده مسأله‌ای است بسیار پیچیده و حساس که بخش بزرگی از منافع ملی، وقار، حرمت، مصالح هویتی و ژئواستراتژیک ایران در منطقه و در جهان را در گرو دارد. در این شرایط، اگر تلاش برای بهبود روابط ضرورت یابد، لزوماً باید از راه میانجیگری رسمی و آشکار دولتی ثالث صورت گیرد تا طرف ایرانی بتواند به گونه‌ای رسمی و آسان حقوق و استقلال خود را حفظ نماید. ایران، در مناسبات سیاسی با ایالات متحده، مظلوم بوده و حقوق ملیش زیر پا رفته است. بدین ترتیب، ایران چیزی برای پنهان کردن ندارد که بخواهد از راه تماس‌های پنهانی اقدام کند.

در گزارشی مشابه در سال‌های گذشته در این باره گفته شد که سخنان دوستانه ولی درون تهی وزیر خارجه پیشین ایالات متحده، دشوار می‌تواند مورد توجه ایرانیان قرار گیرد. در پاسخ به گفته‌های ۱۷ مارس ۱۹۹۸ خانم آلبرایت که طی آن سیاست کشورش در تسلیح و تشویق عراق به آغاز جنگ با ایران در سال ۱۹۸۰ را «کوتاه‌بینانه» اعلام کرد، شماری از ایرانیان معتقدند که وی در آن هنگام، و

تتبع می تواند از راه وساطت رسمی کشوری ثالث مورد بحث و بررسی قرار گیرد و به نتایج مثبت برسد.

### چه باید کرد؟

استراتژی آمریکایی-اسرائیلی «تهدید و تهدید» بر ضد ایران بسیار جدی است. شاید باشند کسانی که در سایه توجیه های گمراه کننده کالین باول، چنین پندارند که هدف ایالات متحده صرفاً درهم کوبیدن یکی دو نیروگاه یا یکی دو مجتمع پتروشیمی در جنوب کشور است. آیا واقعاً آمریکا با انتخاب همین هدفهای محدود می خواهد ایران را به زانو در آورد؟ بر اساس کدام سابقه و کدام آثار و نشانه ها به این نتیجه رسیده اند که هر حکومتی در هر کشوری تنها به علت بمباران شدن یکی-دو نیروگاه تن به تسلیم خواهد داد؟ اگر طالبان در افغانستان به سرعت سرنگون شدند به این دلیل بود که گروه طالبان «حکومت» نبود، بلکه یک گروه تروریستی دست نشانده پاکستان و در حال جنگ با مردم افغانستان بود؛ گروهی تروریستی که از سوی مردم افغانستان و سازمان ملل متحد و کشورهای جهان به رسمیت شناخته نشده و بدون دخالت آمریکا نیز سقوط حتمی بود. در مقابل، باید به وضع عراق توجه کرد و دریافت که حکومت رسمی آن، علیرغم ده سال حملات بی رحمانه، همچنان پرباست و بیشتر کشورهای جهان با ادامه حملات گذشته یا یورش تازه به آن کشور از سوی ایالات متحده مخالفت می ورزند. گذشته از اینها، ایران نه افغانستان است، نه عراق؛ چه ملتش و چه دولتش. کالین باول توسط برخی از همکاران کنندگان با وزارت خارجه ایالات متحده از این هم فراتر رفته و می گوید این پندار را رواج دهد که هدف تهدیدهای نظامی بوش، حمایت از برخی سیاستمداران ایرانی در برابر برخی دیگر است. آنچه کالین باول و یارانش در این توجیهات شگفت انگیز بر زبان نمی آورند، این است که ایالات متحده در کوزوو، عراق و افغانستان نشان داده است که جنگ ها در دوران کنونی از راه دور و از هوایی گیری می شود و از هوایی نمی توان تشخیص داد که مردمان مورد حمله هوایی در روی زمین از چه گروهند. گرچه جنگ تبلیغاتی بی امان ایالات متحده در مورد

بیشرفت های خیره کننده آن کشور در زمینه تکنولوژی نظامی این استنباط را در سراسر جهان ایجاد کرده است که آمریکا از «بمب های هوشمند smart bombs» در حمله به شهرها و مراکز جمعیتی استفاده می کند، بی گمان نمی توان باور کرد که ایالات متحده در حملات هوایی به شهرها و مراکز جمعیتی ایران از بمب هایی استفاده خواهد کرد که پیش از فرود آمدن تشخیص دهد که «نگارنده»، برای مثال، آدم بسیار خوبی است و به او آسیب نرساند و در کنار کسی فرود آید که عقاید مورد پسندی ندارد. آنچه برای ما اهمیت دارد، درک کامل این واقعیت ثابت شده در عراق، کوزوو، و افغانستان است که عملیات نظامی ایالات متحده در دوران جدید، عملیاتی است از هوا و در ناجوانمر دانه ترین شرایط علیه شهرها و مراکز جمعیتی. در یک حمله هوایی در افغانستان به هدفی نظامی در نزدیکی یک روستا، نیمی از ساکنان آن روستا به هلاکت رسیدند و نیم دیگر آواره بیابان ها شدند. در این شرایط باید واقعیت های تلخ تر از زهر را پذیرفت و توجه داشت که سیاست خارجی ایالات متحده در حال حاضر روی ایده «مبارزه با تروریسم» تمرکز یافته است و مردم ایران تروریست قلمداد شده اند و ورود ایرانیان عادی به خاک آمریکا ممنوع گردیده است. همه سیاست های دیگر واشینگتن در روابط با کشورهای مختلف در سنجش با این گونه جهت گیری ارزیابی می شود، با این تفاوت که وقتی بریتانیا، فرانسه، آلمان و برخی دولت های دیگر از همکاری بین المللی برای مبارزه با تروریسم سخن می گویند، این استراتژی در مرکز سیاست های خارجی آنها قرار ندارد، بلکه هدفشان امکان دادن به گونه ای از همکاری های جدید بین المللی برای گسترش صلح و آرامش از راه شرکت دادن همگان است. از دید محور آمریکا-اسرائیل این برخورد نادرست تلقی می شود و باید متوقف گردد. به گفته دیگر، در حالی که استراتژی همکاری بین المللی برای مبارزه با تروریسم برای اروپا و دیگران بعد تازه ای از سیاست های خارجی و جهانی آنها محسوب می شود، برای ایالات متحده این استراتژی چارچوب اصلی تازه ای است که تقریباً همه سیاست های خاورمیانه ای آمریکا در درون آن قرار می گیرد یا در سایه آن سنجیده می شود. در

○ چیرگی تندروها در وزارت دفاع آمریکا بر سیاست خارجی آن کشور، سبب رانده شدن وزیر خارجه ایالات متحده به حاشیه سیاست خارجی دیکته شده از سوی وزارت دفاع می شود.

اسلامی، هنوز زندگی شعاری را ادامه می‌دهند و به همین دلیل سخت سرگرم مسائل داخلی هستند و کمتر توانسته‌اند فراتر از شعارها، حدود ده درصد از توجه لازم را به سیاست خارجی معطوف دارند. در شرایط ایندال، باید حدود سی و پنج تا چهل درصد توجه ملی بر روابط و سیاست‌های خارجی کشور تمرکز یابد. بویژه در شرایط «جهانی شدن»‌های کنونی از يك سو و به اجرا در آمدن استراتژی «تهدید و تهدید» در مورد ایران از سوی دیگر، باید حتی تا پنجاه درصد توجه ملی را به سیاست خارجی و پی‌گیری منافع ملی اختصاص داد. این وضع می‌تواند از راه برنامه‌ریزی برای سیاست خارجی بر اساس منافع ملی تعریف شده اصلاح گردد.

ب- شرایط کنونی از نظر واکنشی بودن سیاست خارجی باید دگرگون شود و شرایطی مطلوب از راه تدوین سیاست خارجی مطالعه و برنامه‌ریزی شده بر اساس منافع ملی تعریف شده ایجاد گردد. آشکار است که این مهم حاصل نخواهد شد مگر این که از تخصص و تجربه کارشناسان ورزیده و معتبر و صاحب نظر در زمینه‌های سیاسی، جغرافیایی، اقتصادی، استراتژیک، و ژئوپولیتیک مربوط به سیاست خارجی کشور بهره گرفته شود.

ج- پایان دادن به تعدد کانال‌های تصمیم‌گیری و اجرایی در سیاست خارجی، همزمان با رفع ناکارایی دیپلماتیک که در حال حاضر از عوامل مهم مشکلات موجود در سیاست خارجی کشور است.

د- ایجاد وسایل و امکانات واقعی در کشور (در مرکز خاصی در وزارت امور خارجه یا جایی دیگر) برای بررسی و مطالعه درست سیاست‌های دیگران در مورد ایران، شاید این کار در حال حاضر بخشی از وظایف وزارت امور خارجه باشد، ولی باید نظم درستی در این زمینه ایجاد شود و کارایی تا آن اندازه باشد که نیازهای موجود را پاسخ گوید.

### هراس ایالات متحده از هارتلند جدید

ایالات متحده در دورنمای ژئوپولیتیک جدید خود، دو منطقه خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی را دو منبع اصلی تأمین‌کننده انرژی جهان در دهه‌های نخستین قرن بیست و یکم می‌پندارد، با یک نقش آفرینی ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک مربوط به هم. در نتیجه، هر مسأله امنیتی در این دو منطقه،

چنین وضعی است که چیرگی تندروها در وزارت دفاع آمریکا بر سیاست خارجی آن کشور، سبب رانده شدن وزیر خارجه معتدل‌تر آن کشور به حاشیه سیاست خارجی و دفاع از سیاست خارجی دیکته شده از سوی وزارت دفاع می‌شود. همین وضع سبب نفوذ بیشتر لابی یهودی و خود اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا شده و کار به جایی می‌رسد که جرج دبلیو بوش کمتر از سه- چهار ماه پس از دادن وعده ایجاد اعتدال در سیاست خاورمیانه‌ای، خود را در شرایطی می‌بیند که در چهار دیدار پی‌درپی با نخست‌وزیر اسرائیل، آشکارا با طرح برخورد نظامی جنایت‌کارانه وی با انتفاضة فلسطین و اجرای طرح «تهدید و تهدید» نسبت به ایران موافقت می‌کند و با اصطلاح چراغ سبز می‌دهد. این وضع را باید شناخت و بر اساس آن سیاست‌هایی یکسره عملی، جویگو و قانع‌کننده در پیش گرفت.

دوباره نگرانی ما به مقوله سیاست خارجی، سخت ضرور است. سیاست خارجی ایران هیچ‌گاه مورد يك بررسی دوستانه جدی و واقعی (objective) قرار نگرفته است، بیشتر به این دلیل که همواره از يك سیاست خارجی تعریف شده بر پایه مطالعه و پیش‌بینی مسائل و رویدادها با توجه به منافع ملی بی‌بهره بوده‌ایم؛ چرا که منافع ملی در کشور ما بر مصالح ایدئولوژیک اولویت نداشته است. به همین دلیل، سیاست‌های ما در سه منطقه خلیج فارس، دریای خزر، و خاورمیانه عربی (فلسطین و اسرائیل) برای مثال، سه شکل کاملاً متفاوت و غیرهمگن دارد و همین امر سبب سردرگمی ناظران بین‌المللی و دوستان ایران در جهان شده و همین سردرگمی، سوءاستفاده دشمنان از شرایط را به زیان منافع ملی ما آسان می‌سازد و زمینه را برای اجرای استراتژی جدید «تهدید و تهدید» از سوی محور آمریکا- اسرائیل هموار می‌کند. از طرف دیگر، همین وضع سبب می‌شود که در بیشتر موارد، سیاست خارجی ما در راستای واکنش نشان دادن در برابر سیاست دیگران شکل می‌گیرد و جنبه «واکنشی» پیدا می‌کند. از سیاست‌گذاران، تصمیم‌گیرندگان در زمینه سیاست خارجی، و مجریان آن دعوت می‌شود نکات زیر را مورد توجه جدی قرار دهند:

الف- بیشتر ایرانیان با گذشت ۲۳ سال از انقلاب

○ ایالات متحده با تأکید بر این نکته که «هرگونه دخالت ایران در امور خزر مورد پسند آمریکان نیست»، تلاش می‌کند راه‌های تازه‌ای برای صدور نفت و گاز خزر بیابد تا موقع ممتاز جغرافیایی ایران میان خزر و خلیج فارس را خنثی کند.



○ هر چه مسئله امنیت دو انبار انرژی آسیای باختری یعنی خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی بیشتر مورد توجه قرار گیرد، اهمیت موقع جغرافیایی استثنایی ایران و تأثیرش بر امنیت منطقه خودنمایی بیشتری خواهد داشت.

سخت مورد توجه ایالات متحده خواهد بود و در این پانورامای ژئوپولیتیک است که ایده يك «هار تلند» جدید می تواند واقعیت یابد. برخی از ناظران ژئوپولیتیک ایالات متحده، دو انبار انرژی دریای خزر و خلیج فارس را «بیضی استراتژیک انرژی the strategic energy ellips» نام داده اند که ایران میان آن دو واقع است. برخی دیگر از آنان در شرحی پیرامون «بازگشت هار تلند»، این منطقه را «هار تلند جدید» اوایل قرن بیست و یکم خوانده اند. علیرغم این حقیقت که دیدگاه یادشده ایالات متحده عامل اصلی شکل گرفتن هار تلند جدید است، واشینگتن نشان می دهد که در پذیرفتن این هار تلند جدید دشواری زیادی دارد و از راه ترویج این ایده که «هرگونه دخالت ایران در امور خزر مورد پسند ایالات متحده نیست»، می کوشد از این هار تلند جدید فرار کند. به دلیل همین فرار ژئواستراتژیک است که ایالات متحده تلاش می کند راه های دیگری برای صدور نفت و گاز خزر بیابد تا موقع ممتاز جغرافیایی ایران میان خزر و خلیج فارس را خنثی سازد. به این منظور، واشینگتن بر نامرئی فراروان و روی چند راه عبور لوله سرمایه گذاریهای کلان کرده است. این برنامه شامل خطوط زیر می شود: خط باکو-جیهان از راه گرجستان و ترکیه؛ خط ترکمنستان-پاکستان از راه افغانستان؛ خط روسیه-گرجستان از راه چین؛ نیز يك خط لوله زیر دریایی میان ترکمنستان و جمهوری آذربایجان که همه آنها از صرافه اقتصادی دور است. گذشته از طولانی بودن، کوهستانی بودن، و غیر اقتصادی بودن، همه این راه ها مورد کشمکش های فراروان است بی آن که به امنیت واقعی آن ها در آینده قابل پیش بینی امیدی باشد. ایالات متحده با درک این امر که قرار دادن موقعیت جغرافیایی ممتاز ایران در هار تلند جدید در طرح امنیتی مربوط به «نظام تازه جهانی» بسیار دشوار است، می کوشد این موقعیت ممتاز در هار تلند جدید را خنثی کند و بی توجه به این حقیقت که ایران امن ترین، کوتاه ترین، و عملی ترین راه اقتصادی برای صدور نفت و گاز خزر است، سخت تلاش می کند که به جای این راه، روی مسیرهای ترکیه، گرجستان، روسیه، افغانستان، پاکستان و غیره سرمایه گذاری شود. این کشورها البته سیاست شگفتی آفرین ایالات متحده

را به دلیل بهره های غیرمنتظره ای که برایشان دارد، تشویق می کنند. اسرائیل نیز به علت دشمنی های سیاسی و ایدئولوژیک نسبت به ایران، سیاست های ضد ایرانی آمریکا را دامن می زند، اگر خود محرک اصلی این بازی ها نباشد. این وضع ژئوپولیتیک، زیربنایی فراهم می آورد که مفاهیم امنیتی متفاوت ایران و ایالات متحده در آن برخورد می کند و روابط دو جانبه میان آنها را تحت الشعاع قرار می دهد و همین برخورد مفاهیم دوگانه است که دست کم از دید تئوری، منبع اصلی تهدید امنیت در سراسر آسیای باختری شمرده می شود.

روشن است که هر چه مسئله امنیت در دو انبار انرژی آسیای باختری یعنی خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی بیشتر مورد توجه قرار گیرد، اهمیت موقع جغرافیایی استثنایی ایران میان این دو منطقه و تأثیرش بر مسائل امنیتی منطقه ای خودنمایی بیشتری خواهد داشت. ایران با اعلام سیاست تشنج زدایی در روابط خارجی و پیشنهاد گفت و گوی سازنده میان تمدن ها، آشکار ساخته است که می کوشد خود را با واقعیت های ژئوپولیتیک قرن بیست و یکم هماهنگ سازد. با این حال، خودداری ایالات متحده از پایان دادن به برخورد خصومت آمیز با ایران و نقش آفرینی و منافعش در منطقه، ثابت می کند که کشمکش های ایران-آمریکا به صورت موضوعی کلیدی در امنیت آسیای باختری درمی آید. نه تنها وعده ایالات متحده مبنی بر تجدیدنظر در سیاست هایش در خاور میانه و فاش نشده است بلکه چنین می نماید که استراتژی آمریکایی-اسرائیلی زدن همه گونه نهمت به ایران، در دوران پس از ۱۱ سپتامبر گسترش و عمق بیشتری پیدا می کند. سیاستمداران در هر دو کشور سخت می کوشند ایران را متهم به خرابکاری و دخالت در همه رویدادهای آسیای باختری نمایند. این استراتژی تاکنون ایران را در منطقه طبعی یعنی خزر- آسیای مرکزی منزوی ساخته است و شامل تلاش هایی می شود که هم اکنون برای قطع منافع مشروع ایران در امنیت افغانستان صورت می گیرد. نهمت ایالات متحده به ایران در زمینه تشویق ناامنی در افغانستان بعد از سرنگونی طالبان، نه تنها با تلاش اسرائیل در جهت تحریک هند بر ضد ایران و جهان

دیگر ژئوپولیتیک آمریکایی جلوگیری از صدور نفت و گاز منطقه از راه ایران که تنها راه بر خوردار از منطق اقتصادی برای انتقال انرژی از خزر شمرده می شود، صدور اقتصادی این کالا را متوقف کرده است.

در حالی که ژئوپولیتیک دور از منطق آمریکا مبنی بر منحرف کردن مسیر لوله های نفتی و گازی خزر همچنان کوردلانه پی گیری می شود، مسأله «رژیم حقوقی» دریای خزر پیچیده و لاینحل بر جای مانده است. فراتر از بحث جغرافیایی-حقوقی مربوط به این مسأله، اعمال نفوذ ایالات متحده برای منزوی ساختن ایران در این زمینه از راه پشتیبانی از جهت گیری های آشتی ناپذیر جمهوری آذربایجان از يك سو و بازی های چندپهلوی روسیه از سوی دیگر، سبب پیچیدگی ها و سردرگمی های تازه شده است. در سال گذشته دو سمینار برای رسیدگی به مسائل خزر در تهران و مسکو برگزار شد بی آن که کوچک ترین نتیجه ای حاصل آید. مسأله اصلی مورد بحث در رابطه با «رژیم حقوقی» دریای خزر این است که این پدیده جغرافیایی يك «دریاچه» است، نه يك دریای باز یا آزاد که مشمول تعاریف موجود در کنوانسیون های بین المللی شود. با این حال، خزر به عنوان بزرگترین دریاچه جهان که از بسیاری از دریاهای باز بزرگتر است با پنج کشور بر گزیده، نمی تواند مشمول تعاریف رژیم حقوقی شود که برای برخی از دریاچه های کوچک واقع میان دو کشور وجود دارد، بلکه نیازمند تعاریف ویژه ای است. در وضعی چنین بی همتا و شکننده، تداوم بهره گیری از منابع طبیعی این دریا در غیاب دستورالعملی که حق و حقوق کشورهای کرانه ای در آن روشن شده باشد، می تواند موجب کشمکش های جدی گردد. اقدام قاطع ایران در تابستان ۲۰۰۱ برای جلوگیری از عملیات اکتشافی جمهوری آذربایجان در مناطقی که ایران متعلق به خود می داند، شرایطی فراهم آورد که در صورت نبود حسن نیت از دو طرف، می توانست مورد بهره برداری دولتهای مغرض و ستیزه جو در منطقه قرار گیرد. اگر بر خوردهای دوستانه ایران با جمهوری آذربایجان ادامه نمی یافت، این حقیقت ثابت نمی شد که ایران نظری به موجودیت و منافع آن کشور در دریای خزر ندارد و پرواز نمایشی

اسلام هماهنگی دارد، بلکه گویای آن است که ایالات متحده خواهان ادامه ناامنی برای ایران از راه افغانستان است. برای رسیدن به این هدف، به نظر می رسد که ایالات متحده تلاش دارد ایران را از داشتن نفوذ در غرب افغانستان برای حفظ امنیت جناح باختری خود و نیز پشتیبانی از اقلیت های فارسی زبان و شیعی مذهب افغانی که برای چند دهه مورد ستم قبایل بزرگتر بوده اند، محروم سازد. استراتژیست های آمریکایی روی این تهمت ها کار می کنند، علیرغم این حقیقت که نه تنها واشینگتن توطئه اختراع طالبان توسط سی آی ای (سیا) و پاکستان با همکاری پشتون ها را تشویق کرده است، بلکه يك بار دیگر می کوشد جبهه پشتون-پاکستان را در سیاست های افغانی، مسلماً برای نتایج دهشت انگیز مشابه، بر تری دهد. سیاست آمریکا در جهت بیگانه کردن ایران در خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی همچنان در کار است و اسرائیل همچنان پیروز ماندانه از بهبود روابط تهران و واشینگتن جلوگیری می کند. پافشاری ایالات متحده در این جهت گیری ها با این منطق طبیعی در تضاد است که امنیت منطقه ای از راه درگیر کردن همه بازیگران منطقه ای در همگرایی های منطقه ای بهتر حفظ می شود، چنان که متحدان ایالات متحده در خلیج فارس در عمل این واقعیت را از راه گسترش همکاری با ایران برای تأمین صلح و ثبات منطقه نشان داده اند.

### خزر - آسیای مرکزی

سال هایی چند است که در این گزارش های سالانه، از نگاه ژئوپولیتیک ایالات متحده به دریای خزر بعنوان یکی از دو انبار اصلی تأمین کننده انرژی مورد نیاز جهان قرن بیست و یکم و لزوم در اختیار گرفتن آن برای ایجاد کنترل بر جهان، سخن به میان می آید. اینک دوران تازه ای از «هجوم به سوی طلا = gold rush» برای بهره برداری از معادن «طلای سیاه» دریای خزر آغاز گردیده است. کمپانی های غربی و روسی با امضای قراردادهای تازه نفتی با جمهوری های آذربایجان، قزاقستان، و ترکمنستان عملاً کار اکتشاف و استخراج را آغاز کرده اند، بی توجه به این حقیقت که از يك سو مسأله تعیین رژیم حقوقی دریای خزر هنوز حل نشده، و از سوی

○ ایران با اعلام سیاست تشنج زدایی در روابط خارجی و پیشنهاد گفت و گوی سازنده میان تمدن ها، آشکار ساخته است که می کوشد خود را با واقعیت های ژئوپولیتیک سده بیست و یکم هماهنگ کند.

جنگنده‌های ترکیه بر فراز باکو تنها نشان دهنده نظر آنکارا نسبت به جمهوری آذربایجان به عنوان مستعمره‌ای است که ترکیه حتی نیازی به اجازه رسمی برای چنین حرکتهای نظامی جنگ طلبانه در آسمانش ندارد.

دسترسی کشورهای کرانه‌ای خزر به راه‌های بین‌المللی دریایی می‌تواند با استفاده از موقع جغرافیایی ایران میان دریای خزر و خلیج فارس به آسانی تأمین شود و ایران آمادگی خود را برای همکاری در این زمینه اعلام کرده است. اما مخالفت‌های ریشه‌ای و تعصب آلود ایالات متحده با نقش آفرینی طبیعی ایران در دریای خزر این امکان را از میان برده است. این ژئوپولیتیک ضد ایرانی، بویژه پس از تهدیدهای رئیس‌جمهور کنونی ایالات متحده، به صورت عامل عمده تهدید امنیت در منطقه درآمده و جنبه‌ای کلیدی برای حل مسائل و پیچیدگی‌های ژئوپولیتیک منطقه یافته است. فراتر، تصمیم ایالات متحده به بی‌گیری طرح استراتژیک «شارکت برای صلح = Partner-ship for Peace (PFP)» در خصوص کشتانندن پای ناتو به خاور تا دریای خزر و ترغیب روسیه به همکاری نزدیک با مرکز تصمیم‌گیری‌های ناتو و اقدامات دیگر همچون انتقال پایگاه نظامی از اینجریلیک ترکیه به آبشورون در جمهوری آذربایجان، «نظامی کردن» منطقه خزر را هدف دارد.

از سوی دیگر، تلاش‌های روسیه در سال ۲۰۰۱ در راستای رسیدن به توافق‌های دوجانبه با جمهوری‌های آذربایجان و قزاقستان، تأییدکننده چرخش سیاسی کامل روسیه است در مقایسه با موضع‌گیری‌های اولیه‌اش در خصوص مشاع اعلام کردن خزر. این تلاش‌ها می‌تواند نشان دهنده آن باشند که روسیه می‌خواهد از این راه به جمهوری‌های آذربایجان و قزاقستان یاری دهد تا در موضع‌گیری‌های سرسختانه پیشین تجدیدنظر کرده و آمادگی بیشتری برای پذیرفتن یک راه‌حل همه‌پسند برای رژیم حقوقی دریای خزر پیدا کنند. در همان حال، این تلاش‌ها می‌تواند به حساب بازی چندپهلوی روسیه برای رسیدن به اهداف مورد نظرش در خزر گذاشته شود. در صورت دوم، چنین تلاش‌هایی به معنی روگردانی روسیه از تعهد قاطع

خود در زمینه اقدام برای رسیدن به یک رژیم حقوقی مورد پذیرش و رضایت هر پنج کشور خواهد بود. تردیدی نیست که اگر هدف روسیه و جمهوری‌های آذربایجان و قزاقستان از این قول و قرارهای دوجانبه رسیدن به توافقی ویژه میان آن سه کشور بدون در نظر گرفتن حقوق و منافع ایران و ترکمنستان باشد، دو کشور اخیر می‌توانند این حق را برای خود حفظ کنند که رژیم حقوقی دریای خزر را بر اساس دیدگاه مشترک خود پی‌گیری و اعمال کنند بی‌آنکه رژیم حقوقی مورد نظر سه کشور دیگر را به رسمیت شناسند و در این راه حق خواهند داشت از مقررات و مراجع بین‌المللی یاری گیرند. بی‌گمان برای روسیه و آذربایجان و قزاقستان آشکار است که بروز چنین دو دستگی، جز زیان همه کشورهای حاصل دیگری نخواهد داشت.

بطور کلی، دو دیدگاه عمده در بحث پیرامون رژیم حقوقی دریای خزر مطرح است: یکی مبتنی بر «استفاده مشاع» و دیگری بر پایه «تقسیم دریا» میان کشورهای کرانه‌ای طبق مقررات بین‌المللی، یا بی‌یاری در نظر گرفتن یک منطقه مشاع در میانه دریا. هر دو دیدگاه دچار نارسایی‌های اساسی است: نه اصل استفاده مشاع می‌تواند به گونه‌ای کامل در مورد بزرگترین دریاچه جهان با منابع عظیمی که باید مورد بهره‌گیری پنج ملت کرانه‌ای قرار گیرد و این بهره‌گیری ممکن است با همکاری کشورهای فرامنطقه‌ای انجام شود؛ نه دریای خزر یک دریای آزاد است که مقررات بین‌المللی ناظر به دریاهای آزاد بتواند به آسانی در آن اجرا شود. خزر دریاچه‌ای است با تعاریف جغرافیایی منحصر به فرد که تعاریف حقوقی منحصر به فرد و نیز رژیم حقوقی منحصر به فردی می‌طلبد. از سوی دیگر، کشورهای کرانه‌ای همگی می‌پذیرند که اختلاف‌ها و بن‌بست کنونی نمی‌تواند برای همیشه ادامه یابد و این مسأله باید توسط پنج ملت و به گونه‌ای که مورد پذیرش و رضایت همه آنها باشد حل شود.

از آن رو که استدلال‌های پنج کشور کرانه‌ای خزر در مورد چگونگی تعیین رژیم حقوقی این دریا زیربنای محکمی دارد، برای نزدیک ساختن این دیدگاهها و حل مسأله باید در پی یافتن راه‌حلی میانه بود؛ راه حلی پذیرفتنی و رضایت‌آفرین برای همه کشورهای کرانه‌ای. در این خصوص باید

○ نه تنها و عدّه ایالات متحده  
مبّنی بر تجدید نظر در  
سیاستهایش در خاور میانه  
عملی نشده است، بلکه  
چنین می‌نماید که استراتژی  
آمریکایی-اسرائیلی زدن  
همه گونه تهمت به ایران، در  
دوران پس از ۱۱ سپتامبر  
گسترش و عمق بیشتری پیدا  
کرده است.

متذکر شد که اشارات برخی سیاستمداران در جمهوری‌های آذربایجان و قزاقستان و یاران فرمانطقه‌ای آنان در این باره که به هنگام ترسیم مرزهای جداکننده قلمرو جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی پیشین، یک خط مرزی از آستارا به خلیج حسینقلی برای جدا کردن سهم ایران از دریای خزر فرض شده بوده، پذیرفتنی نیست. مقررات بین‌المللی اجازه‌ی پیگیری سخنانی را نمی‌دهد که تجاوز به حقوق یک ملت کرانه‌ای دریای خزر را تجویز کند. چنین چیزی اگر هم در داخل اتحاد شوروی پیشین مطرح بوده، نمی‌توانسته و نمی‌تواند از حد یک تصمیم داخلی فراتر رود. ایران در آن هنگام و هم‌اکنون یک کشور مستقل بوده و هست و روابطش با شوروی پیشین با کشورهای دیگری که در پی فروپاشی آن به وجود آمده‌اند نمی‌تواند تابع تصمیمات یک‌جانبه و داخلی آن قدرت باشد، بلکه تابع اصول و ضوابط بین‌المللی بوده و هست. آشکار است که بر اساس مقررات بین‌المللی تصمیمات داخلی یک کشور نمی‌تواند برای کشورهای دیگر از جمله ایران الزام‌آور باشد، مگر آن که ایران آن تصمیمات را رسماً و قانوناً پذیرفته و در چارچوب یک قرارداد مرزی دریایی رسمی امضاء کرده باشد. به گفته دیگر، هر تلاشی از سوی یک کشور برای محدود کردن حقوق مشروع و قانونی دیگری در دریای خزر تنها می‌تواند بی‌صدافتی آن کشور در بحث مربوط به حل مسئله رژیم حقوقی آن دریا را ثابت و خودمسأله‌رایی‌چیده‌تر کند. از آن بدتر، عمل کسانی است در ایران که می‌خواهند این مسئله را موضوع سیاست‌بازی‌های جناحی و حزبی قرار دهند. اینان توجه ندارند که رژیم حقوقی دریای خزر یک مسئله سرزمینی و مرزی است، مربوط به کشور و ناظر به منافع ملی و تقلیل دادن آن به موضوعی در سطح کشمکش‌های سیاسی داخلی، می‌تواند خطرات جدی متوجه این بخش بر اهمیت از منافع ملی کشور سازد. جای تأسف است که برخی از مسئولان در وزارت امور خارجه و کسانی دیگر، با طرح مطالبی مطالعه نشده مانند این که قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ پنجاه درصد دریا را به مالکیت ایران درمی‌آورد، این بحث را از همان آغاز جنبه‌ای سیاسی داده‌اند و در حقیقت چاه‌هایی پیش‌پای

دولت و ملت کنده‌اند و توجه نداشته‌اند که برخی خوش‌خیالی‌ها و افزون‌خواهی‌های آشکار چون عملی نیست، در داخل شرایطی پیش خواهد آورد که رضایت دادن به درصد کمتری از دریا بعنوان سهم ایران، این پرسش ملی را دامن خواهد زد که بر بقیه حقوق سرزمینی و دریایی ایران چه رفته است؟ در آن شرایط دولت قادر به پیگیری مسأله با کشورهای دیگر نخواهد بود و در آن صورت، انزوای ایران در این رابطه همان چیزی خواهد بود که دیگران منتظرش هستند تا رژیم حقوقی مورد نظر خود را بدون رضایت ایران و با حمایت ایالات متحده اعمال نمایند. آنان واقعیت‌های زیر را در نظر نمی‌گیرند که قرارداد ۱۹۴۰ قرارداد «بحریمایی» است، نه قرارداد رژیم حقوقی دریا، و آنجا که سخن از استفاده مشترک از امکانات خزر به میان می‌آورد، طبیعتاً منظور استفاده مشترک از امکانات بحریمایی است؛ اصطلاح «استفاده مشترک از امکانات خزر» دال بر این نیست که ایران و شوروی از دریای خزر و منابع آن استفاده‌ای «مساوی» داشته‌اند؛ شوروی پیشین در واقع قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ را دستاویز رسمیت بخشیدن به تجارتي یک‌جانبه کرد که از قبل وجود داشت و شمال ایران را به بازار انحصاری کالاهای خود مبدل ساخت و بی‌اعتنا به همه اصول و مقررات جاری بین‌المللی، ایران را از همه حقوقش در خزر محروم کرد؛ از سوی دیگر، قرارداد ۱۹۴۰ در سال دوم جنگ جهانی دوم با ایران امضاء شد و این امکان را به شوروی داد تا در آن شرایط بتواند ناوهای جنگی خود را بر سراسر دریای خزر مسلط سازد و همان هنگام بود که شوروی در توافقی با بریتانیا، سراسر ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرد، رضاشاه را به تبعید فرستاد و راه آهن ایران را برای کمک‌رسانی نظامی بریتانیا به شوروی به خدمت گرفت؛ حتی هنگامی که در دهه ۱۹۵۰ ایران با دادن امتیاز استخراج نفت به کمپانی آمریکایی اکسیدنتال در امیرآباد نور مازندران به نفت رسید و قصد استخراج آن را کرد، دولت شوروی ما را واداشت که از بهره‌برداری از منابع خود در سواحل ایران دست بکشیم؛ شوروی پیشین فراخواندن نیروهای خود از آذربایجان ایران و رفع اشغال این استان ایرانی در پایان جنگ جهانی دوم را موکول به

### ○ استراتژی آمریکا

اسرائیل مبنی بر منزوی کردن ایران در منطقه، شامل تلاشهایی نیز می‌شود که هم‌اکنون برای قطع کردن منافع مشروع ایران در امنیت افغانستان صورت می‌گیرد. این تلاشها نشان می‌دهد که ایالات متحده خواهان ادامه یافتن ناامنی برای ایران از راه افغانستان است.



○ در حالی که ژئوپولیتیک دور از منطق آمریکامینی بر منحرف کردن مسیر لوله‌های نفتی و گازی خزر همچنان کوردلانه پی گیری می‌شود، مسئله رژیم حقوقی دریای خزر، پیچیده و حل نشده بر جای مانده است.

گرفتن امتیاز نفت شمال ایران (در خزر و کرانه‌های ایرانی) کرده بود و تنها با دریافت وعده آن امتیاز از قوام السلطنه، نخست‌وزیر وقت ایران، ارتش اشغالگر خود را از آذربایجان ایران فراخواند؛ در دهه ۱۹۶۰ هنگامی که لوله‌های نفتی کهنه و پوسیده شوروی در آب‌های جمهوری آذربایجان سوراخ شد و حجم عظیمی از نفت خام را برای ماه‌ها به دریا وارد کرد، چنان‌که کرانه‌های ایران در خزر برای دورانی دراز از نفت خام و قیر سیاه شده بود، دولت ایران حتی قدرت اعتراض به این لطمه جنایت‌وار به محیط زیست خزر از سوی آن ابرقدرت را نداشت. در همان سال‌ها شوروی ماهی «کفال» را که کیفیت غذایی بسیار پایینی دارد و به دلیل سرعت در تولیدمثل، «ماهی کارگری» نام گرفته است پرورش داد و به آب‌های خزر فرستاد. این ماهی به سرعت تخم ماهی سفید و ماهی آزاد بومی خزر را خورد و نسل آن دو ماهی بسیار پرارزش را برانداخت (ماهی سفید کنونی در خزر از نسل پرورش یافته در بنادر ایرانی است که دوباره به خزر انداخته شده و با ماهی سفید اصلی تفاوت دارد). آنان که از استفاده مشترک و مساوی ایران و شوروی پیشین از خزر و منابع آن سخن می‌گویند، به یاد ندارند که در جریان وارد آمدن چنین ضربه بزرگ و جبران‌ناشدنی به اکولوژی و محیط زیست خزر، ایران حتی مورد مشورت قرار نگرفته بود.

چه آنان که مدعی هستند خط فرضی آستارا-حسینقلی مرز دریایی ایران و شوروی پیشین بوده، چه کسانی که گمان می‌کنند قراردادهای موجود دریا را میان ایران و شوروی پیشین به دو قسمت مساوی تقسیم می‌کرده یا به ایران امکان بهره‌برداری مساوی از منابع و امکانات خزر را می‌داده، یا آنان که ادعا می‌کنند آن قراردادها یک حاشیه ده مایلی برای ماهی‌گیری در خزر تعیین نموده است، نشان می‌دهند که نیازمند آشنایی بیشتر با تاریخ روابط در خزر، جغرافیای خزر، و نیز ویژگی‌های حقوقی قراردادهای یادشده در مورد خزر هستند. اینان باید بدانند که با فروپاشی ابرقدرت استعماری شوروی در آغاز دهه ۱۹۹۰ نه تنها چهار کشور روسیه، قزاقستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان از زیر یوغ استعمار آن

ابر قدرت آزاد و مستقل شدند، بلکه ایران نیز از تجاوزات و استعمارگری‌های آن ابر قدرت رهایی یافت و در شرایطی قرار گرفت که حقوق از دست رفته خود را باز یابد و در اندیشه آن شود که از راه تعیین یک رژیم حقوقی عادلانه و متکی بر اصل نصفت و برابری حقوق پنج ملت، مرزهای بین‌المللی رسمی خود را در این دریا ترسیم و تثبیت کند به گونه‌ای که از تجدید تجاوز کاری‌های دهشت‌انگیز گذشته جلوگیری شود. باید توجه داشت که همزمان، سخن گفتن از مشاع شدن تمامی دریا، تقسیم دریا به دو بخش پنجاه درصدی میان ایران از یک سو و چهار کشور دیگر از سوی دیگر، و نیز درخواست تقسیم شدن دریا به پنج سهم بیست درصدی میان پنج کشور، نشان از تناقض‌گویی، ناآشنایی با شرایط واقعی، نبود مطالعه کافی در این زمینه و عدم نظم و انسجام در مواضع رسمی خواهد داشت و سرانجام منجر به زیان ملی خواهد شد. باید دقت شود که اگر طرح ما در زمینه مشاع شناخته شدن سراسر دریا بر اساس قرارداد ۱۹۴۰ عملی نشد، به سوی فرمول عملی دیگری برویم که منافع ملی ما را تأمین کند و این کار مطالعات گسترده در ابعاد مختلف را می‌طلبد.

شاید سخن‌گویان رسمی کشور ما و مشاورانشان این نکته را از نظر دور داشته‌اند که طرح تقسیم خزر به پنج سهم ۲۰ درصدی و ترسیم مرزهای دریایی پنج کشور بر آن اساس، عملی و اجراشدنی نیست و پافشاری بر موضوعی غیر عملی، ایران را در محافل و مجامع تصمیم‌گیرنده در موضع ضعف قرار خواهد داد. بی‌گمان در پر تو مطالعات درست و فنی و کارشناسانه جغرافیادانان سیاسی متخصص در مرزشناسی دریایی و حقوق‌دانان بین‌المللی متخصص در حقوق دریاهای، راه‌هایی عملی و فرمول‌هایی قابل اجرا پیدا خواهد شد که بتواند سهم ۲۰ درصدی مورد نظر از دریای خزر را تأمین کند. بدیهی است که زمینه بهتری برای تفاهم آسان میان چهار کشور دیگر فراهم است و اگر آنها به این نتیجه برسند که نمی‌توانند با ایران کنار آیند و ناچارند فرمول مورد توافق میان خود را پیاده کنند، وضع بسیار بفرنج خواهد شد. در آن صورت، اگر کشورهای یادشده بخواهند برای استخراج منابع

ارزی وارد مناطقی شوند که هم ایران و هم آنها، آن را جزو قلمرو دریایی خود می‌دانند، وضع خطرناکی پیش خواهد آمد. در آن شرایط اگر ایران دست به اقدامی نزند، در عمل پذیرفته است که حقوق سرزمینی اش از دست برود؛ اگر مانع کارهای اکتشافی و استخراجی آنها شود، بحرانی با ابعاد گسترده پیش خواهد آمد؛ اگر برای احقاق حقوق خود به دیوان بین‌المللی شکایت برد، این شکایت بدون رضایت آن چهار کشور نمی‌تواند مورد بررسی قرار گیرد و اگر آن کشورها هم با ارجاع مسئله به دیوان موافقت کنند، پس از سالها صرف وقت و هزینه‌های هنگفت، کمابیش همان راههایی پیش رو گذاشته خواهد شد که در این نوشته پیشنهاد می‌شود.

در خصوص پراکنده‌گویی‌هایی که مسأله رژیم حقوقی دریای خزر را پیچیده‌تر می‌کند، شایان توجه است که در پی اقدام ایران در تابستان ۲۰۰۱ در جلوگیری از عملیات اکتشافی جمهوری آذربایجان در آن بخش از مناطق خزر که ایران متعلق به خود می‌داند، هفته‌نامه‌های آمریکایی نیوزویک و تایم ادعا کردند که میان ایران و جمهوری آذربایجان در خزر مرزهایی وجود دارد که از سوی شوروی پیشین اعمال می‌شده است. در پاسخ به این ادعای بی‌اساس، نگارنده طی مصاحبه‌ای که از سوی خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایرنا) منتشر و در برخی نشریات ایرانی و بین‌المللی منعکس شد، از دو هفته‌نامه یادشده خواست که در اثبات آن ادعای غیرواقع، یا خود یا توسط جمهوری آذربایجان، اسناد مربوط به این خط مرزی و مرز دریایی را انتشار دهند. اندکی نگذشت که رادیو بی‌بی‌سی (فارسی زبان) مصاحبه‌ای با یکی از ایرانی‌تباران ایالات متحده به مناسبت انتشار کتاب آن شخص درباره خزر ترتیب داد که طی آن شخص یادشده مدعی گردید ایران و شوروی پیشین در سال ۱۹۵۷ قرارداد امضاء کرده و مرز دریایی دو کشور را در خزر مشخص نموده‌اند و خوب است ایران مرز تعیین شده در آن قرارداد را که اسنادش در سال ۱۹۶۲ مبادله شده است بعنوان مرز خود با جمهوری آذربایجان بپذیرد. بار دیگر، نگارنده در گفتاری که از سوی خبرگزاری جمهوری اسلامی منتشر و در

رسانه‌های گوناگون داخلی و خارجی منعکس شد، توضیح داد که قرارداد ۱۹۵۷، قراردادی است درباره ارتباطات ترانزیت میان ایران و شوروی پیشین در مرزهای خشکی که در آن کوچک‌ترین اشاره‌ای به حد و مرز دریایی در خزر نشده است. همچنین متذکر گردید که اسناد قرارداد شماره ۱۸۱۱۴۸ مورخ ۲۵ آوریل ۱۹۵۷ که متضمن جزئیاتی درباره نقاط ترانزیت روی مرزهای خشکی دو کشور است، به دلایل سیاسی مربوط به روابط دو کشور، نتوانست تا سال ۱۹۶۲ مبادله شود. به این ترتیب، بار دیگر از بی‌بی‌سی و مفسر ش خواسته شد که اگر می‌دانند قرارداد مرزی دریایی به چه معنی است و از وجود چنین قراردادی میان ایران و شوروی یا هر کشور دیگری در دریای خزر آگاهی دارند، مستن آن را برای آشنایی همگان منتشر کنند.

اگر قرار باشد خزر میان کشورهای کرانه‌ای تقسیم شود، ناچار روش جباری در جهان برای تعیین مرز در دریاها و دریاچه‌ها مورد توجه قرار خواهد گرفت، چنان که خطوط مرزی آبی، در ادامه و در راستای مرزهای خشکی جداکننده کشورهای کرانه‌ای به داخل دریا ترسیم شود. چنین خط مرزی هنگامی که به خط کرانه‌ای دریا عمود می‌شود، نمی‌تواند ناگهان شکسته شده و به صورت مایل یا منحنی در دریا ادامه پیدا کند آن گونه که جمهوری‌های آذربایجان و قزاقستان خط فرضی آستارا-حسینقلی را پیشنهاد می‌کنند. با توجه به این عملکرد طبیعی بین‌المللی، اگر رژیم حقوقی دریای خزر بر اساس اصل تقسیم سراسر دریا میان کشورهای کرانه‌ای تعیین شود، خط مرزی دریایی ایران و جمهوری آذربایجان و ایران و ترکمنستان در خزر باید در راستا و امتداد خطوط مرزی خشکی ایران و این دو کشور تا میانه دریای خزر ادامه یابد. به همین گونه، اگر قرار شود که رژیم حقوقی دریای خزر بر اساس تعیین نواری به پهنای ۴۰ تا ۴۵ مایل در برابر و به موازات خط کرانه‌ای کشورهای مشاع بودن بخش میانی دریا مشخص گردد، خط مرزی دریایی ایران و دو همسایه یادشده‌اش باید در ادامه و راستای مرزهای خشکی این کشورها تا ۴۰ یا ۴۵ مایل در دریا ادامه یابد (نگاه کنید به نقشه).

○ فراتر از بحث جغرافیایی - حقوقی مربوط به رژیم دریای خزر، اعمال نفوذ ایالات متحده برای منزوی کردن ایران از راه پشتیبانی از جهت‌گیریهای جمهوری آذربایجان از یک سو و بازیهای چندپهلوی روسیه از سوی دیگر، سبب پیچیدگی‌ها و سردرگمی‌های تازه شده است.

حقیقت ادامهٔ تقسیم مناطق انحصاری اقتصادی کشورهای است و منابع کف دریا در بخش مشاع را میان کشورهای کرانه‌ای تقسیم می‌کند.

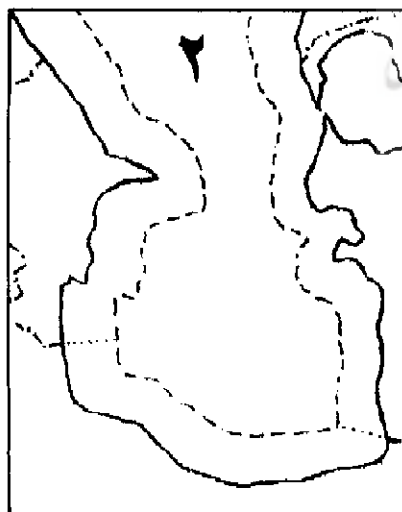
### مثلت ژئوپولیتیک روسیه، چین و هند

در مباحث تبلیغاتی مربوط به طرح‌های ژئواستراتژیک ایالات متحده، گرچه از کشورهای «سرخ» (کشورهایی چون کرهٔ شمالی، لیبی و عراق که در معادلات ژئواستراتژیک جهانی حقیقتاً به حساب نمی‌آیند) صحبت می‌شود، در واقع هدف سیستم دفاع موشکی آمریکا فراتر ساختن دامنهٔ مسابقهٔ تسلیحاتی با رقیبان بزرگتر مثل روسیه، هند، چین، و اتحادیهٔ اروپاست و به همین دلیل نگرانی را در آن کشورهای دامن می‌زند. اگر مورد ایران مطرح باشد، ایالات متحده ناگزیر نیست که رأساً با این کشور وارد چنین رقابتهایی شود. همین که ترکیه و اسرائیل اعلام می‌کنند سیستم دفاع موشکی مشترکی ایجاد خواهند کرد، رقابت با ایران را به نمایندگی از سوی ایالات متحده مطرح نموده‌اند. پس هدف از پی‌گیری استراتژی اجرای سیستم دفاع موشکی دیگران هستند: کشورهای چین، روسیه، هند، و چین و هند؛ سه قدرت برتر در آسیا که حدود

شاید آمیزه‌ای از اصول مورد نظر پنج کشور بتواند به فورمولی بینجامد که هم دریای خزر را میان کشورهای کرانه‌ای تقسیم کند و هم بخش درخور توجهی از دریا را میان پنج کشور مشاع سازد؛ فورمولی به شرح زیر:

- ۱- تعیین محدوده‌ای به ژرفای ۴۵ مایل یا هر مسافتی که مورد توافق پنج کشور باشد به موازات خط کرانه‌ای هر کشور در دریا بعنوان منطقهٔ اقتصادی انحصاری آن کشور؛ یعنی تقسیم دریا میان پنج کشور از راه تعیین نواری به پهنای ۴۵ مایل به موازات خطوط کرانه‌ای هر کشور.
- ۲- اعلام آب‌های باقی مانده در بخش میانی دریا بعنوان منطقهٔ «مشاع» و مورد استفادهٔ مشترک که پنج کشور کرانه‌ای در بهره‌گیری‌های بازرگانی دریایی و کشتی‌رانی و دیگر فعالیت‌های دریایی در آن منطقه از حقوق مساوی برخوردار باشند.
- ۳- تقسیم کف دریا در این بخش میانی مشاع بر اساس همان موازینی که در تقسیم نوار کرانه‌ای دریا به کار گرفته می‌شود؛ یعنی ادامه دادن مرزهای خشکی به سوی دریا در همان راستا به گونه‌ای که این خطوط سرانجام به یک خط مقسم میانی یا مرکزی در میانهٔ دریا برسند. چنین طرحی در

○ دریای خزر، نه دریاچه‌ای است کوچک میان دو کشور، نه یک دریای آزاد که مقررات بین‌المللی ناظر به دریاها را آزاد بتواند به آسانی در آن اجرا شود. خزر، دریاچه‌ای است با تعاریف جغرافیایی منحصر به فرد که تعاریف حقوقی منحصر به فرد و نیز رژیم حقوقی منحصر به فردی می‌طلبد.



۲

مرزهای بین‌المللی  
خط مرزی دریایی ایران در صورت تقسیم دریا بر اساس تعیین منطقه انحصاری اقتصادی کشورها در ژرفای ۴۵ مایل مطابق مقررات بین‌المللی



۱

مرزهای بین‌المللی  
خط فرضی آستارا-حیقلی مورد ادعای جمهوری آذربایجان که از نظر مقررات بین‌المللی قابل قبول نیست

خود را نیز از جنوب ایران فراخوانده است تا موجبات خوشنودی ایالات متحده را فراهم آورده باشد. تهدید ولادیمیر پوتین در فرادای اجلاس اردیبهشت ۱۳۸۱ سران خزر در عشق آباد در زمینه اقدام برای رسیدن به یک رژیم حقوقی سه جانبه با دو همسایه اش در خزر و دست زدن به رمزهایش در خزر برای اعمال این رژیم حقوقی انحصاری و خلاف منافع ایران و ترکمنستان، هیچ ربطی به نمایش رزمی در برابر طرح آمریکایی نظامی کردن خزر ندارد.

در قیاس با وضع دیگر گون شده روسیه در پانورامای ژئوپولیتیک یاد شده، چنین می نماید که چین می کوشد از راه گسترش نفوذ و نقش آفرینی های سیاسی، اقتصادی، و ژئواستراتژیک در مناطق مهم جهان، همچنان ایده شکل دادن به محوری ژئواستراتژیک برای ایجاد مواز نهایی منطقی در برابر ایالات متحده در جهان ژئوپولیتیک را پی گیری کند. چین در این راستا آهسته و حساب شده گام بر می دارد تا موجبات واکنش خصمانه ایالات متحده را فراهم نسازد، چرا که نهایی ساختن وحدت چین (بازگشت تایوان به خاک اصلی چین) را برای دست یافتن به مقام یک «ابر قدرت جهانی» در اولویت قرار داده است و برای متحقق ساختن این هدف ناچار است از تحریک ایالات متحده بپرهیزد. مشکل دیگر چین، رسیدن به هر گونه اتفاق و اتحاد استراتژیک یا ژئواستراتژیک با هند است. هند کشوری است تک رو و غیر متعهد با انبوهی از مسائل و رقابت ها در روابط با چین؛ افزون بر آن، حساسیت استراتژیک فوق العاده هند نسبت به پاکستان و دوستی دیرینه پاکستان با چین، امکان نزدیکی و همکاری منطقه ای یا اتفاق ژئواستراتژیک میان دهلی نو و بیجینگ را از میان می برد. با این حال، چین می کوشد خطوط تازه ای برای نقش آفرینی منطقه ای و جهانی خود ترسیم کند و بتواند راه را برای تبدیل شدنش به یک ابر قدرت جهانی هموار نماید. امضای شماری از قرار داد های اقتصادی و همکاری های تکنولوژیک با برخی از کشورهای آسیایی در سال های اخیر و دیدار جیانگ زمین رئیس جمهور چین از کشورهای لیبی، تونس، نیجریه و از ایران در فروردین ماه سال جاری در همین راستا قابل ارزیابی است.

ده سال پیش از این، ایده ائتلاف ژئواستراتژیک آنها با عضویت ایران، در همین جادر اطلاعات سیاسی- اقتصادی مطرح شد. این ایده مورد استقبال یلتسین، رهبر وقت روسیه قرار گرفت و از سوی او با چینیان در میان گذارده شد. اما مشکلات کمر شکن اقتصادی روسیه و نیاز مبرم آن کشور به یاری های مالی و اقتصادی ایالات متحده، قدرت ابتکار را در این زمینه از مسکو گرفت. ولادیمیر پوتین جانشین یلتسین ترجیح داده است که به برای جذب کمک های مالی- اقتصادی و سیاسی- استراتژیک ایالات متحده پرونده این گونه طرح های ژئوپولیتیک را، ولو به گونه موقت، ببندد و به کناری نهد.

روسیه به رهبری پوتین تا کنون در موارد زیادی دست از رقابت با ایالات متحده کشیده و با خواسته های واشینگتن موافقت کرده است از جمله در زمینه کشیده شدن دامنه ناتو به دریای خزر و تلاش برای نظامی کردن خزر از راه پذیرفتن طرح آمریکایی «مشارکت برای صلح»؛ موافقت با ایالات متحده در خصوص ادامه تلاش آن قدرت در اجرای طرح درک ناشدنی «سیستم دفاع موشکی»؛ زیر پا گذاشتن و لغو یک جانبه قرار داد های موجود در زمینه منع گسترش سلاح های موشکی و اتمی و غیره. پس از رویداد ۱۱ سپتامبر، هنگامی که نخست وزیر بریتانیا سخت سرگرم جلب همکاری همه قدرت ها برای شرکت در «ائتلاف بین المللی برای مبارزه با تروریسم» بود، به منظور جلب دوستی و همکاری روسیه در نامه ای به اعضای ناتو از آنها خواست روسیه را بعنوان ناظر در شورای مرکزی سازمان آتلانتیک شمالی بپذیرند. دبیر کل ناتو در سفر ماه نوامبر ۲۰۰۱ خود به مسکو این تصمیم ناتو را رسماً به روسیه ابلاغ کرد. روسیه این پیشنهاد را پذیرفت و در چارچوبی ویژه در تصمیم گیری های ناتو شرکت خواهد کرد ولی از عضویت کامل در آن سازمان عذر خواست. به این ترتیب، با توجه به عضویت روسیه در طرح آمریکایی «مشارکت برای صلح» که مقدمه کشاندن ناتو به خزر و آسیای مرکزی شمرده می شود، آشکار است که روسیه، خود و دوستان و متحدان منطقه ای خود را از مدت ها پیش به آمریکا فروخته و نه تنها در برابر طرح آمریکایی نظامی کردن خزر- آسیای مرکزی مقاومت نخواهد کرد، بلکه کارشناسان انرژی اتمی

### ○ مسئله رژیم حقوقی

### دریای خزر یک مسئله

سرزمینی و مرزی است، مربوط به کشور و ناظر به منافع ملی و تقلیل دادن آن به موضوعی در سطح کشمکش های سیاسی داخلی، می تواند خطرات جدی متوجه منافع ملی کشور کند.



## اتحادیه اروپا

حیاتی در اروپا را تحت‌الشعاع ایده «روابط ویژه» با ایالات متحده قرار می‌دهد بی‌آن که از طرف مقابل واکنشی مناسب دریافت کند. ایده تشکیل نیروی دفاعی اتحادیه در سال گذشته با امضای قرارداد «نیس» وارد مرحله جدی و رسمی شد. هدف، ایجاد امکانات دفاعی یکپارچه برای اتحادیه اروپا است که بتواند مستقل از «ناتو» عمل نماید. بر اساس این قرارداد، اتحادیه اروپا باید از پایان سال ۲۰۰۲ تشکیل ارتش اروپایی را واقعیت بخشد. بر اساس قرارداد نیس، ارتش مستقل اتحادیه در صورتی پا خواهد گرفت که این طرح به تصویب همه کشورهای عضو اتحادیه برسد. ظاهر آن در این رهگذر دشواری‌هایی وجود دارد، از جمله این که حزب فیناگل در جمهوری ایرلند در پی گیری سنت دیرین ایرلند مبنی بر بی‌طرفی در مسائل نظامی و استراتژیک، مخالف شرکت ایرلند در این ارتش است. رهبران این حزب که یکی از دو حزب سیاسی اصلی ایرلند شناخته می‌شود، اعلام داشته‌اند که از تصویب طرح یادشده در کشور خود جلوگیری خواهند کرد. به هر روی، گرچه این گونه مشکلات می‌تواند کار تشکیل ارتش یکپارچه و مستقل اتحادیه اروپا را به تأخیر افکند، اراده استوار اروپا در این راستا مانع از آن خواهد شد که این طرح به فراموشی سپرده شود.

در فرانسه، ژاک شیراک و خانواده‌اش در چند مورد به دادگاه فراخوانده شدند. هر چند علت اصلی این احضار، موضوعی پیش پا افتاده یعنی هزینه خانواده شیراک در تعطیلات سال‌های ۱۹۹۵-۹۶ بود، اقدام یادشده اثرات سیاسی و حقوقی عمده‌ای داشت. از آنجا که در فرانسه دموکراسی واقعی و حاکمیت کامل قانون وجود دارد، اقدام قوه قضائیه فرانسه در این رابطه ناشی از حرکتی سیاسی برای پیشبرد اهداف جناحی نبود، بلکه تحکیم هر چه بیشتر حاکمیت قانون را هدف داشت. دوستان رئیس‌جمهور ادعا کردند که با توجه به نزدیک شدن تاریخ انتخابات ریاست جمهوری، چپ‌گراها خواسته‌اند برای نیرومندترین نامزد در انتخابات آینده، یعنی ژاک شیراک، پرونده‌سازی کنند. ولی حقیقت این است که شماری چند از سیاستمداران چپ نیز مورد پرسش و بازجویی هستند. این اقدام گرچه تزلزل اندک در مواضع سیاسی رئیس‌جمهور

حرکت آرام و شمرده اتحادیه اروپا در راه ایجاد یک قطب سیاسی مستقل در نظام ژئوپولیتیک جهانی همچنان ادامه دارد. بی‌گمان، واقعیت یافتن یورو پول واحد اروپایی از آغاز سال مسیحی جاری، گام بزرگی در این راه بوده است. به بازار آمدن یورو، بر خلاف میل راست‌گرایان تندرو، با ترمی و آسانی و با موفقیت فروان صورت گرفت. شرویدر صدر اعظم آلمان و ژاک شیراک رئیس‌جمهور فرانسه همان هنگام اعلام کردند که اروپای یکپارچه شونده نیازمند یک قانون اساسی مستقل است. این سخنان بار دیگر بهانه به دست مخالفان اروپایی واحد داد تا باز مدعی شوند که آن اتحادیه با سرعت به صورت «ایالات متحده اروپا» در می‌آید. این برداشتی کوتاه‌بینانه از دگرگونی‌های نو در شکل‌گیری‌های ژئوپولیتیک پست مدرن است، زیرا اتحادیه اروپا به «ایالات متحده اروپا» تبدیل نمی‌شود، بلکه به سوی ساختاری فدرال پیش می‌رود که از یک سو نقش یکپارچه‌ای در جهان خواهد داشت و از سوی دیگر، ضمن حفظ هویت و موجودیت مستقل کشورهای عضو، ملت‌های اروپا را از تقاضای همکاری، همزیستی و هم‌گرایی بی‌سابقه‌ای برخوردار خواهد ساخت.

بریتانیا، مانند گذشته، ترجیح داد در این تحول بزرگ در کناری به تماشا ایستد. استیوال هیجان آمیز مردم یورولند (Euroland) (بازده کشور دارای پول واحد) بایستد. در حالی که راست‌گرایان تندرو و مخالف اروپای یکپارچه کوشیدند با دگرگونی از یورو و اروپا، تنها ماندن خود در خانواده اروپایی را توجیه کنند، میان‌روها نتوانستند دلتنگی خود را در این رابطه پنهان کنند. همزمان با وارد شدن یورو به بازار یورولند، تونی بلر در سخنرانی خود ابراز تأسف کرد که سیاستمداران انگلیسی از دهه ۱۹۵۰ تاکنون وحدت تدریجی اروپا را نادیده گرفته‌اند.

شایان توجه است که برخلاف این گفته‌ها، تونی بلر خود پی گیرنده سیاستی است که به کاروان لنگ بریتانیا در اروپا کمک نمی‌کند. دولت کارگری وی با سرسختی سیاست هم‌آوایی و هم‌بیمانی (دلو طلبانه یا یک‌جانبه) با ایالات متحده را دنبال می‌کند و خود او، همانند دیگر سیاستمداران پنجاه سال گذشته، حرکت منطقی به سوی نقش آفرینی

○ شاید با در آمیختن اصول مورد نظر پنج کشور کرانه‌ای، بتوان به فرمولی دست یافت که هم دریای خزر را میان این کشورها تقسیم کند و هم بخش چشمگیری از دریا را امشاع سازد.

پدید آورد، اما مسأله مهم «بودجه مخفی» چند صد میلیون دلاری و شیوه استفاده از آن را در فرانسه به بحث عموم گذاشت. در برابر آن گروه که احضار رئیس جمهور از سوی قوه قضائیه را اقدامی در جهت خدشه دار کردن مصونیت مقام ریاست جمهوری قلمداد می کنند و آنرا کاری غیر دموکراتیک می دانند، این برهان مطرح می شود که برخلاف دیگر دموکراسی های باختر زمین، قوه قضائیه در فرانسه بیش از اندازه تحت تسلط قوه مجریه بوده و اقدام تازه آن در مورد رئیس جمهور در حقیقت توانسته قوه قضائیه را تا حدود زیادی از قوه مجریه دور کند و به استقلال این دو قوه از هم استواری تازه ای دهد. بی گمان چنین حرکتی می تواند مردم سالاری و حاکمیت قانون را ریشه دارتر کند.

برخورد غرب با مواضع سیاسی ایران در جهان در سال ۱۳۸۰ تبدیل به موضوع تازه و مهمی گردید در نمایان تر شدن خطوط جدا کننده باختر میانه (اتحادیه اروپا) از باختر دور (ایالات متحده). رهبران سیاسی اروپا، بویژه مقامات رسمی اتحادیه اروپا دشنام ها و تهدیدهای نظامی رئیس جمهور ایالات متحده نسبت به ایران را سخت رد کردند و مورد انتقاد و اعتراض قرار دادند.

در نخستین برخورد دهها پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر، رهبران اتحادیه اروپا نشان دادند که خوب درک کرده اند که تروریسم در لباس تازه اش، در عمل مفهوم امنیت را در جهان دگرگون کرده است و اگر از گسترش آن جلوگیری نشود، حتی مفهوم جنگ و دفاع در جهان سیاست نیز دگرگون خواهد شد. آنان دریافتند که اگر با این پدیده نو درست برخورد نشود، مفهوم «تهاجم از دور» یا جنگهای کلاسیک جای خود را برای همیشه به «تهاجم از نزدیک» یا «تهاجم از درون» خواهد داد. آنان کوشیدند ایالات متحده را قانع کنند که از واکنش های خشم آلوده آبی بیرهیز دو در همکاری با بقیه کشورهای جهان بر نامه های سنجیده و گسترده ای رای گیری نماید تا درخت رو به رشد «تروریسم نو» از ریشه خشکانده شود. بدین منظور سران اتحادیه اروپا، همانند سران بسیاری دیگر از کشورهای در پی به واشینگتن رفتند و از سوی دیگر در صدد بر آمدند که با ایجاد روابطی بهتر و سازنده تر با کشورهای که متهم به «حمایت از

تروریسم» هستند، آنها را در چارچوب «اتسلاف بین المللی برای مبارزه با تروریسم» بگنجانند. دیدار نخست وزیر و وزیر خارجه بریتانیا به ترتیب از سوریه و ایران از آن جهت اهمیت بیشتری داشته است که بریتانیا بیش از دیگران در اتحادیه اروپا خود را یار و متحد نزدیک ایالات متحده می داند. بریتانیا تا آنجا پیش رفت که حاضر شد حل مشکلات موجود میان ایران و ایالات متحده وارد عمل شود.

آمار واقع هدف نخست وزیر جوان بریتانیا ایجاد شراطی است که در سایه آن بریتانیا در اتحاد تنگاتنگ با ایالات متحده، نظامی نو را در جهان واقعیت دهد به گونه ای که ایالات متحده در مقام بازوی قدرت، این ساختار سیاسی نو را اداره کند و بریتانیا (یا نخست وزیر بریتانیا) بعنوان «مغز متفکر»، تصمیمات را هدایت نماید.

دولت تونی بلر در بحران پس از ۱۱ سپتامبر تا آن اندازه در راه خدمت به گرایش های سیاسی خطرناک جرج بوش راه افراط پیمود که انتقادهای گسترده داخلی و خارجی را نسبت به خود برانگیخت. نخست وزیر بریتانیا گرچه در پاسخ به منتقدان خود گفت که سگ دست آموز آمریکاییان نیست، ولی عملکرد دولت او برخلاف این ادعا بود: به محض آنکه تهدید خالی از مسئولیت استفاده از سلاح هسته ای بر ضد «تروریست ها» بر زبان دارو دسته رامسفلد آمد، جف هون، وزیر دفاع بریتانیا اعلام کرد که آن دولت در مبارزه با تروریسم از سلاح اتمی استفاده خواهد کرد.

ادعای نادرستی که بارها بر زبان برخی از سیاستمداران و رهبران باختر زمین آمده این است که هدف تروریست ها از میان بردن دموکراسی و «روش زندگی» غربی است. در آمریکا، دو واقعیت، یکی فاصله زیاد محیط سیاسی ایالات متحده با «تفکر» فلسفی در سیاست و دیگری ژرفا و میزان نفوذ اسرائیل و عوامل لابی یهودی در مرکز اعصاب و مرکز تصمیم گیری های سیاسی، سیاستمداران آمریکایی را تشویق می کند که چنین ادعاهایی را پیش کشند؛ آمار رهبران اروپایی می بایست دلایل پسندیده و آشکاری برای این ادعا داشته باشند و به جهانیان ثابت کنند در چه تاریخی طالبان یا القاعده اعلام کرده اند که می خواهند به غرب لشکر کشی کنند و با سرنگون کردن حکومت قانون در غرب

### ○ روسیه به رهبری پوتین،

تاکنون در موارد زیادی دست از رقابت با ایالات متحده کشیده و با خواسته های آمریکا موافقت کرده است از جمله در زمینه کشیده شدن دامنه ناتو به دریای خزر و تلاش برای نظامی کردن خزر از راه پذیرفتن طرح آمریکایی «مشارکت برای صلح».

دموکراسی‌های غربی را سرنگون نمایند. آنچه بارها و بارها از سوی القاعده و طالبان و همگنان آنان، درست یا نادرست، اعلام شده، چیزی جز این نبوده است که حمایت آمریکا از «ظلم» اسرائیل نسبت به فلسطینیان پایان گیرد و نیز این که ایالات متحده به حضور نظامی خود در عربستان پایان دهد.

### پاکستان و افغانستان

به یاد آوریم که در پی خروج نیروهای شوروی از افغانستان و بی‌علاقه شدن ایالات متحده نسبت به مسائل آن کشور، مجاهدین افغانی گرایشی نسبی به ایران پیدا کردند. این وضع سبب شد توطئه‌ای بر ضد اتحاد مجاهدین با شرکت رقیبان ایران یعنی پاکستان، عربستان و آمریکا آغاز گردد. آنها از مجموع طلاب مدارس دینی پشتون در پاکستان گروه «طالبان» را اختراع کردند و به جان مردم افغانستان انداختند. هر يك از شرکت کنندگان در این توطئه، دلیل و هدف ویژه‌ای برای خود داشت: عربستان در پی گسترش وهابی‌گری در پاکستان، افغانستان، آسیای مرکزی و قفقاز بود؛ امارات متحده عربی، به علت ناخرسندی از ایران در مورد جزایر ایرانی تنب و ابوموسی می‌خواست دلارهای نفتی خود را به پای طالبان بریزد؛ پاکستان از گرایش نسبی مجاهدین به ایران برافروخته و در پی آن بود که گروهی را در افغانستان به جای آنان نشانند که زیر نفوذ انحصارنش باشند. هدف پاکستان نه دسترسی به بازارهای آسیای مرکزی از راه افغانستان بود و نه واقعیت بخشیدن به وعده آمریکایی تأسیس لوله نفت یا گازرسانی ترکمنستان به اقیانوس هند از راه افغانستان و پاکستان، چرا که نه آسیای مرکزی بازاری چندان مهم است که کشوری بخواهد به خاطرش خود را درگیر چنین آتش خانمانسوزی کند، نه کشیده شدن لوله نفتی یا گازی یادشده از ترکمنستان-افغانستان-پاکستان به آب‌های بین‌المللی از نظر اقتصادی عملی بود که پاکستان بخواهد افغانستان را این گونه به آتش کشد. آنچه برای پاکستان در آن رهگذر اهمیت داشت رسیدن به آسیای مرکزی برای پیوستن به دنباله شکل گیرنده ناتو در آن بخش از جهان بود و این که افغانستان را مستعمره خویش سازد تا خطر ادعا نسبت به پشتونستان پاکستان از میان برود؛ آمریکاییان نیز

فرصتی یافته بودند که يك گروه اسلامی تندرو و ضد شیعی (ضد ایرانی) را در افغانستان به حکومت رسانند که بتواند اسباب تزلزل و ناامنی ایران را فراهم کند. این گونه بود که طالبان سر بر آوردند و تلاششان برای چنگ اندازی بر سراسر افغانستان، سبب جنگ داخلی شوم و خونباری شد.

شکست تلاش پاکستان و همدستانش در راه واداشتن جهان به شناختن طالبان بعنوان حکومت مشروع و قانونی افغانستان، همراه با تصویر دروغین و ناخوشایندی که آنان از اسلام به نمایش گذاشتند، سبب انزوای سیاسی کامل آن گروه در منطقه و در جهان گردید. دستگاه تبلیغاتی پاکستان با کمک یاران آمریکایی، انحصارگری در شرارت در افغانستان از سوی طالبان را بعنوان «امنیت طالبانی» تبلیغ کرد، و همین انحصار شرارت بود که همه تروریست‌های منطقه را در افغانستان گرد آورد. طالبان مراکز تربیت تروریست برای خرابکاری در کشورهای چوچون ایران، هند، روسیه، کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز و اروپای خاوری به وجود آوردند. اسناد و شواهد حکایت از آن دارد که سی‌ای‌ای در این مولارد به طالبان کمک کرده است. شبکه تروریستی بن‌لادن (القاعده) و تروریست‌هایی که از کشورهای عربی و آسیای مرکزی و قفقاز در افغانستان به آن پیوستند، به یاری طالبان گسترش پیدا کرد. نه گسترش کارهای تروریستی طالبان در افغانستان توجه ایالات متحده، این مدعی بزرگ دفاع از دموکراسی و اخلاق را جلب کرد، نه گسترش تولید و صدور نزدیک به هشتاد درصد مواد مخدر جهان توسط طالبان و یاران پاکستانی آنان.

موضوع مهمی که ایالات متحده ترجیح داد نادیده گیرد این واقعیت بود که در تمام این مدت عبور بخش عمده مواد مخدر و رفت و آمد عناصر تروریست در افغانستان از راه پاکستان صورت می‌گرفت. فراتر، پاکستان با اختراع طالبان و پشتیبانی از آنان در افغانستان، غیرمستقیم افراطی‌گری طالبان در کشمیر و در خاک خود را تشویق کرده است، چنان که بر امنیت داخلی و بر امنیت همسایگان آثار ویران کننده‌ای داشته است. پولی که سعودیان و اماراتیان میان افراط‌گرایان دینی در پاکستان و افغانستان بخش کردند هم سبب بالا

○ چین، بر خلاف روسیه می‌کوشد لوزراه گسترش نفوذ خود و نقش آفرینی سیاسی، اقتصادی و ژئواستراتژیک در مناطق مهم جهان، محوری ژئواستراتژیک برای ایجاد موازنه‌های منطقی در برابر ایالات متحده پدید آورد؛ اما در این راستا هسته و سنجیده گام برمی‌دارد تا موجبات واکنش خصمانه ایالات متحده را فراهم نیاورد.

باشند و سیاست‌های خود را تعدیل کند. همچنین، گمان نمی‌رود ایالات متحده به این نتیجه رسیده باشد که سیاست پاکستانی - طالبانی سی‌آی‌ای، سیاستی سخت‌گیرانه و نادرست بوده است. به نظر می‌رسد که واشینگتن به جای آموختن درس‌هایی ارزشمند از تاریخی به این اندازه جدید و تا این اندازه ویرانگر، پادر همان تله پاکستانی می‌گذارد که قبلاً گذاشته و منجر به فاجعه اخیر گردیده است. چنین می‌نماید که بار دیگر واشینگتن به اسلام‌آباد وعده داده است که پاکستان اجازه خواهد داشت نقش عمده‌ای در تعیین آینده افغانستان داشته باشد و باز شاهد هستیم که پاکستان، به یاری ایالات متحده، می‌کوشد با احداث شاهراه‌های بازرگانی میان خلیج گواندر در دریای عمان و آسیای مرکزی، از افغانستان بعنوان «یک مسیر» برای امیال خود بهره‌برداری نماید.

رویدادهای ویرانگر دو دهه اخیر در افغانستان، این گمان را در برخی کسان پدید آورد که افغانستان تبدیل به هار تلند جدید در جهان ژئوپولیتیک شده است. در پرتو چنین گمان‌های نادرستی است که آن کسان عملیات نظامی ایالات متحده در افغانستان برای مبارزه با طالبان و القاعده را یکسره به منظور استقرار نظامی دائمی در آن کشور و استفاده پایگاهی از افغانستان در برابر چین و هندوستان دانسته‌اند. آنچه در این میان نادیده گرفته شده، این حقیقت است که ایالات متحده با دو قدرت آسیایی چین و هند دارای موازنه‌های ژئواستراتژیک گسترده و حساسی است و می‌داند که ایجاد هر گونه پایگاه نظامی جدید در همسایگی آن دو کشور، این موازنه‌ها را به گونه خطرناکی دگرگون خواهد کرد و مسابقه استراتژیک تازه‌ای را دامن خواهد زد که به زیان ایالات متحده خواهد بود. در همان حال، ایالات متحده می‌داند که ایجاد یک پایگاه نظامی دائمی آمریکایی در افغانستان موازنه‌های مستقیم و بسیار حساس استراتژیک موجود میان هند و پاکستان (متحد ایالات متحده) را واژگون خواهد کرد و چنین وضعی مورد پسند واشینگتن و اسلام‌آباد نخواهد بود. آن کسان توجه ندارند که آنچه در دو دهه اخیر سبب جلب نظر قدرت‌ها و ابر قدرت‌ها به افغانستان شده، موقع «ژئوپولیتیک استثنایی» آن کشور بوده، بلکه بروز یک سلسله

گرفتن زرد خورده‌های دهشت‌انگیز مذهبی در پاکستان شد و هم فساد مالی را در طبقه حاکمه آن کشور دامن زد و دولت‌های بی‌نظیر یوتو و نواز شریف را قربانی گرفت. این وضع انفجار آمیز بود که پرویز مشرف را تشویق نمود با سرنگون کردن حکومت‌های باصطلاح دموکراتیک، پاکستان را از لبه پرتگاه سقوط نجات دهد. گرچه حکومت نظامی توانست تا اندازه‌ای ثبات را به پاکستان بازگرداند، دستگاه اطلاعاتی ارتش، سیاست پشتیبانی همه‌جانبه از طالبان را تا سر منزل سرنگون کردن امنیت در منطقه و در جهان ادامه داد. دستگاه اطلاعاتی ارتش پاکستان این اقدام را کور کورانه و به گونه‌ای باور نکردنی ادامه داد، بی‌توجه به این احتمال قوی که طالبان در دورانی که دیگر نیازی به پاکستان نداشته باشند، لوله‌های تفنگ را به سوی آن کشور برمی‌گرداند. پاکستان این حقیقت را نادیده گرفت که یک حکومت مستقل طالبانی بشتون تبار در افغانستان ممکن است زمانی خواستار بازگرداندن آن بخش از پشتونستان شود که بر پایه مرزبندی‌های سال ۱۹۰۳ (خط دیوراند) توسط بریتانیا به هندوستان آن زمان و پاکستان کنونی داده شده است. پاکستان می‌بایست به یاد آورد که محمد ظاهر شاه بشتون، جدال با پاکستان بر سر پشتونستان را در دهه ۱۹۶۰ آغاز کرده بود. در آن هنگام، شاه ایران، از نفوذ خود نزد محمد ظاهر شاه و فیلد مارشال ایوب خان، رئیس‌جمهور پاکستان بهره گرفت و به جدال‌های آغاز شده، موقتاً پایان داد. به نظر نمی‌رسد پاکستان این حقیقت را درک کرده باشد که یک قیام طالبانی در برابر پاکستان بر سر پشتونستان، آنشی خفته در زیر خاکستر است و در انتظار زمان مناسب برای انفجار.

در افغانستان، بن‌لادن و سازمان القاعده متهم به سازمان دادن حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر به نیویورک و واشینگتن گردیدند که اقدامی بی‌رحمانه و بی‌سابقه در تاریخ به‌شمار می‌آید. این تجربه دهشت‌انگیز، ایالات متحده را بر آن داشته است تا به درستی اقرار نماید که پشتیبانی یک جانبه از اسرائیل در برابر فلسطینیان، ریشه همه تلخ کامی‌ها نسبت به سیاست خارجی ایالات متحده در جهان اسلام و جهان سوم به طور کلی است. ولی جای تردید است که ایالات متحده از این تجربه درسی درست آموخته

○ دولت کارگری بریتانیا  
سیاستی را در پیش گرفته  
است که به کاروان لنگ  
بریتانیا در اروپا کمک  
نمی‌کند. تونی بلر، حرکت  
منطقی به سوی نقش آفرینی  
حیاتی در اروپا را  
تحت الشّماع «روابط ویژه» با  
ایالات متحده قرار داده،  
بی‌آنکه از طرف مقابل پاسخ  
مناسبی دریافت کند.

و هم ایران و هند را از مسیر پاکستان بی نیاز خواهد کرد و هم افغانستان را در شرایط ژئوپولیتیک بهتر و به مراتب کم دردسری در مقایسه با موقعیت پاکستان قرار خواهد داد. پاکستان همچنین این نکته را در نظر نمی‌گیرد که تأسیس خطوط لوله گاز و نفت میان ترکمنستان و افغانستان و چین که صرفه اقتصادی و امتیازات استراتژیک برتری نسبت به مسیر پاکستان دارد، احداث لوله‌های گاز و نفت‌رسانی خزر - افغانستان - پاکستان را بی‌معنی خواهد کرد. با توجه به این گزینه‌های ژئوپولیتیک - ژئواستراتژیک، باید به اسلام‌آباد خاطر نشان کرد که پیروی از راهنمایی‌های ژئوپولیتیک - ژئواستراتژیک سی‌آی‌ای (سیا) برای پاکستان ثمری حقیقی نخواهد داشت، چنان‌که پیروی از همین راهنمایی‌ها و ریزنی‌ها در گذشته زبان‌های فراوانی تا مرز به خطر افتادن امنیت ملی و یکپارچگی قومی و ملی آن کشور دربر داشته است.

با سقوط طالبان، نه تنها ژئوپولیتیک مورد نظر پاکستان واژگون شد و سراب «دیوار امن» در مرزهای شمالیش پایان گرفت، که حصول اطمینان پایدار نسبت به امنیت در جناح شمالی آن کشور زمانی دراز می‌طلبد. این وضع، همراه با ناامنی در مرزهای خاوریش (با هند)، مرزهای باختری پاکستان (با ایران) را تنها مرزهای برخوردار از امنیت حقیقی برجای می‌گذارد و دور باد که اسلام‌آباد با پی‌گیری ژئوپولیتیک یادشده آمریکایی، از راه دامن زدن به رقابت‌های ژئوپولیتیک بی‌معنی با ایران، امنیت این مرزها را نیز به خطر اندازد.

به هر حال، باید این نتیجه حاصل شده باشد که داستان طالبان و القاعده لزوماً درس‌های پر اهمیت برای پاکستان، عربستان، امارات متحده عربی و ایالات متحده در برداشته است از جمله این که اسلام سیاسی تحریک شده در سطح گروه‌های سرکش و خودسرانمی‌توان به بازی سیاسی گرفت. این درس باید آموخته شود که شعله‌های سرکش این آتش سوزان اگر به روغن بازی‌های سیاسی آغشته شود، دامن توطئه‌گر را خواهد گرفت.

### خاورمیانه و خلیج فارس

در خاورمیانه عربی، چنان‌که جلوتر شرح داده

ماجرای حویلی‌های سیاسی - نظامی قدرت‌های دیگر در افغانستان برای بهره‌گیری از آن سرزمین بعنوان «مسیر» دسترسی به جاهای دیگر بوده و این نقش، نقش یک سرزمین قلبی نیست بلکه نقشی منفی است دیکنه شده از سوی دیگران.

دیدگاه ژئوپولیتیک پاکستان نسبت به افغانستان که با هماهنگی عوامل اطلاعاتی ارتش پاکستان و عوامل سی‌آی‌ای بی‌گیری می‌شود، دیدگاهی افراطی و مستعمراتی است که دوراندیشی‌های ژنرال مشرف و حملات نظامی ایالات متحده به طالبان و القاعده از راه پاکستان، نارسایی‌ها و خطا بودن آن را آشکار کرده است. با این حال، پاکستان بار دیگر کور دلانه از مطالعه ژرف شرایط جغرافیایی منطقه برای بهره‌گیری‌های ژئوپولیتیک خودداری کرده و همچنان به راهنمایی‌های عوامل سی‌آی‌ای می‌خواهد پی‌گیری نقش آفرینی ژئوپولیتیک ویژه‌ای باشد که تاهنجاری و خطر آفرینش ثابت شده است. پاکستان نمی‌داند که ساخت خط لوله گازرسانی ۲۰۰۰ کیلومتری ایران - هند از راه پاکستان، اهمیت و امکانات ژئوپولیتیک ویژه‌ای نصیب آن کشور خواهد ساخت. این کشور تلاش دارد تا ژئوپولیتیک ضد ایرانی لوله گازرسانی مورد نظر امارات متحده عربی از میدان گازی قطر در خلیج فارس به پاکستان از راه امارات متحده و عمان و لوله‌های زیر دریایی بر هزینه‌های عملی سازد برخلاف این حقیقت آشکار که طرح این لوله گازرسانی رقیب در قیاس با طرح لوله ۲۰۰۰ کیلومتری ایران - پاکستان - هندوستان، بسیار طولانی‌تر، پرهزینه‌تر و ناگزیر غیر اقتصادی‌تر است. پاکستان نمی‌داند که در صورت بهبود روابط ایالات متحده با ایران، نیروی تصمیم‌گیرنده اقتصاد، طرح احداث لوله‌های گازی یا نفتی از مسیر ترکمنستان - افغانستان - پاکستان را بی‌معنی می‌کند و امکانات جغرافیایی - اقتصادی بی‌مانند ایران لوله‌های یادشده را، اگر هم ایجاد شود، همانند لوله‌های نفتی باکو - جیهان، از صرفه اقتصادی تحمیلی آن محروم خواهد ساخت و ناچار باید متروک شود. پاکستان باید بداند که با ثبات سیاسی افغانستان، تأسیس لوله‌های گازرسانی مستقیم میان سرخس در ایران و بازار بزرگ مصرف در هند از راه افغانستان صرفه اقتصادی کم‌ظئیری خواهد داشت

○ هدف نخست وزیر بریتانیا ایجاد شرایطی است که در سایه آن، بریتانیا در اتحاد با ایالات متحده، نظامی نورادر جهان واقعیت دهد به گونه‌ای که آمریکا در مقام بازوی قدرت، این ساختار سیاسی نوراداره کند و بریتانیا بعنوان «مغز متفکر»، تصمیمات را هدایت نماید.



## ○ دستگاه تبلیغاتی

پاکستان، با کمک یاران آمریکایی، انحصار شرارت در افغانستان از سوی طالبان را «امنیّت طالبانی» معرفی کرد و همین انحصار شرارت بود که همه تروریستهای منطقه را در افغانستان گرد آورد.

نژادپرستان بعضی عراق و نژادپرستان پان عربیست در ساختار اداری اتحادیه عرب سخت سرگرم ایجاد تفرقه میان عربان و مسلمانان شدند و کوشیدند اتحاد مسلمانان را در قبال این جنایات به شکست کشانند. در اجلاس سران عرب در بیروت برای بررسی طرح امیر عبداللّه و ایجاد جبهه‌ای یکپارچه برای حمایت از فلسطینیان، نژادپرستان یادشده سرانجام توانستند در اطلاعیه رسمی پایانی این اجلاس به جای تمرکز روی اتحاد عربی و اسلامی برای مقابله با تجاوزها و جنایات اسرائیل، جزایر ایرانی تنب و ابوموسی را از آن امارات متحده قلمداد کنند؛ موضوعی که هیچ ربطی به مسأله فلسطین و اجلاس فوق العاده سران عرب نداشت. متأسفانه وزارت امور خارجه ایران این اقدام شگفت‌انگیز را به حساب «کج سلیقگی» گذارد، حال آن که جز «خیانت» گروهی کوچک در جهان عرب نسبت به فلسطین، به عرب و به وحدت اسلام، هیچ صفت دیگری نمی‌توان برای این اقدام به کار برد. در برابر چنین شرایطی است که باید کوشید توجه رهبران، سیاستمداران، روشن‌اندیشان و خیرخواهان جهان عرب را به عملکرد سرطان ضد ایرانی بعث عراقی و یاران پان عربیست آنان در امارات و در ساختار اداری اتحادیه عرب جلب نمود و از آنان خواست برای جلوگیری از اعمال مشابه از سوی این گروه، صفوف خود را از وجود آنان پاک سازند. از آنجا که منافع ملّی هر کشور از هر مصلحت دیگری بالاتر است، در آینده برای آن گروه از دولت‌های عربی که از کمک و پشتیبانی ایران برخوردارند و لاف دوستی با ایران می‌زنند باید کاملاً روشن شود که تزویرشان در ادعای دوستی با ایران و مشارکتشان در این گونه توطئه‌های ضد ایرانی در آن واحد پذیرفتنی نخواهد بود.

در منطقه خلیج فارس، نسیم تحولات مطلوب در سال گذشته همچنان می‌وزید. تداوم حرکت به سوی مردم‌سالاری در بحرین چشم‌گیرترین بخش از این تحولات بود. امیر بحرین طی فرمانی در اوایل سال ۲۰۰۱ امارت بحرین را رسماً به درجه «کشور = nation state» ارتقا داد و خود به «پادشاهی» کشور بحرین رسید. وی در آغاز امارت خود در بحرین، طرح ادغام آن امارت با قطر برای ایجاد یک پادشاهی فدرال را پیش کشید که با استقبال

شد، رویداد ۱۱ سپتامبر شرایطی فراهم آورد که دولت ستیزه‌جوی جدید در اسرائیل را تشویق کرد تا از فضای دگرگون‌شده سیاسی در جهان بهره‌گیرد و از راه هم‌سرنوشت قلمداد کردن خود و قربانیان رویداد ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده، پشتیبانی آن قدرت را از طرح‌های جنگی جدید خود با فلسطینیان تضمین نماید. رویدادها و جنب‌وجوش‌های دیپلماتیک در نخستین هفته‌های پس از ۱۱ سپتامبر نشان داد که آریل شارون، نخست‌وزیر راست‌گرای افراطی اسرائیل در چهار سفری در پی توانسته موافقت بوش را برای آغاز حملات نظامی جنایت‌کارانه به فلسطینیان جلب نماید و این جنایات کم نظیر را با اجازه و پشتیبانی دولت و رئیس‌جمهور ستیزه‌جوی ایالات متحده صورت دهد. اقدامات جنگی آریل شارون در فروردین سال جاری به اوج رسید و در برخی از مناطق فلسطینی نشین منجر به جنایات جنگی گسترده‌ای شد که اعتراض‌های گسترده را در سراسر جهان، بویژه در کشورهای مسلمان به دنبال داشت. مانند همیشه، سازمان‌های بین‌المللی خود را عاجز از هرگونه اقدام برای متوقف کردن این جنایات دانستند؛ رژیم شارون بی‌اعتنا به جهان و افکار عمومی بین‌المللی جنایات برنامهریزی شده را تا آخرین مرحله پیش برد و ایالات متحده از آن حمایت نمود. با آن که بوش و دولت او چند بار رسماً جنایات شارون در چنین را «دفاع از خود» دانستند و بدین‌سان در مسئولیت این جنایات شریک شدند، جهان گامی در جهت رسمیت دادن به مسئولیت دولت ایالات متحده در قبال آن جنایات برنداشت.

عربان در این زمینه وضع بهتری نداشتند و حتی از نشان دادن جبهه‌ای متحد برای دفاع از فلسطینیان در برابر جنایات شارون عاجز ماندند. در حالی که امیر عبداللّه و لیعهد عربستان طرح صلح ساده‌انما مؤثری ارائه کرد که در صورت جلب پشتیبانی یکپارچه و قاطع همه عربان و مسلمانان می‌توانست اسرائیل و ایالات متحده را در جنگ بزرگ تبلیغاتی جاری به تنگنای کامل اندازد، مصر واردن حتی از قطع روابط سیاسی با اسرائیل خودداری ورزیدند؛ در حالی که فریاد اعتراض مردم عرب و مسلمانان جهان به جنایات دولت شارون به آسمان می‌رسید،

قطر رو برو نشد. در سال ۲۰۰۰ وی شماری از زندانیان سیاسی را آزاد و مخالفان سیاسی را به کشور دعوت کرد و در دیداری با آنان وعده بازگشت دموکراسی به کشور را داد. در سال گذشته پادشاه بحرین طی فرمانی رسماً اعلام نمود که انتخابات آزاد برای بازگشایی پارلمان و تشکیل انجمن‌های شهری و محلی از اکتبر سال جاری آغاز خواهد شد.

در قطر، تلویزیون «الجزیره» توانست شهرتی ناگهانی بعنوان یک رسانه عربی بی طرف و آزاد به دست آورد. این شهرت بیشتر مدیون انتشار اخبار بی سانسور و ریدادهای سیاسی- نظامی افغانستان بود که خشم فراوان رهبران ایالات متحده را برانگیخت. در توضیحاتی که سردبیر سیاسی این تلویزیون در پاسخ سیاستمداران ایالات متحده داد، آمده بود که این تلویزیون یک رسانه آزاد است و اخبار را دور از هر گونه ملاحظه سیاسی و سانسور منعکس می کند. تردیدی وجود ندارد که بیروزی‌های این تلویزیون در منطقه خلیج فارس گام‌های آغاز شده به سوی آزادی‌های سیاسی و مردم‌سالاری را بلندتر و شتابان‌تر خواهد ساخت. همچنین شایان توجه است که امیر جوان قطر زمینه شرکت بانوان در انتخابات پارلمانی را نیز فراهم می کند. در حالی که عمان، کویت و عربستان نیز گام‌هایی در راستای گسترش مشارکت عمومی در امور کشور بر می دارند، عراق و امارات متحده عربی تنها کشورهای منطقه هستند که یارای جدا شدن از دیکتاتوری توأم با نژادپرستی پان عربیستی را ندارند.

در حالی که عراق در انتظار حملات نظامی گسترده آمریکاروز شماری می کند، دیکتاتور بغداد بی توجهی و بی زحمتی نسبت به سرنوشت مردم آن کشور را ادامه می دهد و حاضر نیست به خواسته قانونی سازمان ملل متحد مبنی بر از سر گرفته شدن بازرسی بین المللی در زمینه انباشت سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک تن دهد و مانع از فرو افتادن میلیون‌ها انسان بی گناه به ورطه جنگی شود خانمان سوز تر از جنگ پیشین.

در امارات متحده، بی اعتنایی به قانون اساسی اتحادیه و تجاوز به حقوق مردم امارات گوناگون همچنان ادامه دارد. علیرغم تجویز اکید قانون

اساسی اتحادیه که رهبری اتحادیه و پست‌های سیاسی، اداری، و نظامی اتحادیه باید به تساری و به گونه ادواری میان هفت امارت تقسیم شود، شیخ زاید بن سلطان آل نهیان ریاست اتحادیه را برای خود و جانشینش ابدی ساخته و همه پست‌های کلیدی سیاسی، اداری، و نظامی را به پسران خود داده است و جز واگذاری چند عنوان درون نهی مانند ریاست نخست‌وزیری (که در عمل وجود ندارد) به امارات دیگر، همه آنها را از مشارکت فعال و مؤثر در گرداندن امور اتحادیه محروم ساخته است. بدیهی است که در چنین شرایطی وی نمی تواند وحدت اتحادیه را تحکیم بخشد و از مردم هفت امارت، «ملت» واحد و یکپارچه‌ای درست کند. پس از سی سال که از عمر اتحادیه امارات عربی گذشته است، این کشور هنوز نمی تواند مدعی داشتن ملتی یکپارچه شود و در نهایت گمراهی، به جای تلاش برای واقعیت بخشیدن به این مسأله بر اهمیت که دوام اتحادیه پس از مرگ رهبر کنونی بدان بستگی تام دارد، ابوظبی می کوشد از راه طرح و بی گیری ادعا نسبت به خاک تنها کشور غیر عرب خلیج فارس، یعنی ایران، نژادپرستی عربی را در سراسر اتحادیه دامن زند و به این وسیله زمینه‌ای برای ایجاد ملتی باصطلاح یکپارچه برای اتحادیه فراهم آورد: استراتژی منحرفی که تنش را در منطقه دامن زده ولی توانسته است برای اتحادیه «ملت» بسازد.

در همین راستا شایان توجه است که در اواخر فوریه ۲۰۰۲ اعلام شد که کمیسیون مشترک اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج فارس، در اطلاعیه‌ای از روند بهبود روابط آن دو تشکیلات منطقه‌ای با ایران رضایت دارد. ضمناً در این اطلاعیه‌ای از تأسف شده که «اختلافات ایران و امارات متحده عربی بر سر جزایر تنب و ابو موسی» حل نشده است. جای تأسف است که امضا کنندگان اطلاعیه یاد شده حتی نمی دانند که بر سر دو تنب اختلافی نیست. خوب است کارشناسان مربوطه توجه کنند که مسأله این سه جزیره در سال ۱۹۷۱ میان ایران و بریتانیا (به نمایندگی از سوی امارات تحت الحمایه‌اش در آن دوران) حل شده و شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت عراق و سه کشور تندروی دیگر عرب را در این باره وارد ندانسته است؛ و سرانجام این که در اطلاعیه ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲ امارات متحده عربی که

○ چنین می نماید که بار دیگر ایالات متحده به پاکستان وعده داده است که اسلام آباد اجازه خواهد داشت نقش عمده‌ای در رقم زدن آینده افغانستان داشته باشد و باز شاهد هستیم که پاکستان، به یاری ایالات متحده، می کوشد با احداث شاهراه‌های بازرگانی میان خلیج گوادر در دریای عمان و آسیای مرکزی، از افغانستان به گونه یک «مسیر» برای اهداف و امیال خود بهره برداری کند.

سیاسی ترکی فرض شود.

۳. اشاره به حیدر در این جا دو جنبه دارد: نخست این که حیدر، هم نام پدر اسماعیل بوده و هم از نام‌های حضرت مولا علی (ع) امام نخستین ایران شیعی و نمونه‌والای حق و دادگری از دید ایرانیان.

۴. فریدون، پادشاهی که برابر افسانه‌های ایرانی باستان، در پشت کوه‌های مازندران خفته و روزی بیدار شده و سر بر خواهد آورد که جهان پر از بیداد و ستم گردد و او بیدادگری را براندازد. اسماعیل در این جا خود را فریدون بیدار شده ایران می‌داند که از آسمان به زمین آمده است.

۵. خسرو در این جا خسرو انوشیروان ساسانی است که در تاریخ ایران به دادگری شناخته می‌شود و دادگری در همان حال از اصول پنجگانه اسلام شیعی است. اسماعیل در این جا خود را خسروی دادگری می‌خواند که از آسمان به زمین آمده است.

۶. جمشید، شاه افسانه‌ای (داریوش شاه هخامنشی) در آیین ایرانی آغاز کننده حکومت و کشور ایران در دور نخستین زندگی سیاسیش است. اسماعیل در این جا خود را جمشید شاه دوم می‌داند که از آسمان به زمین آمده است تا دور دوم زندگی سیاسی ایران را اقمیت بخشد.

۷. ضحاک در افسانه‌های باستانی ایران در برابر جمشید یا فریدون قرار می‌گیرد. اسماعیل در اینجا خود را ضحاک می‌خواند و پادشاه حکومت بیگانگان در ایران.

۸. رستم در افسانه‌های ایرانی نیرومندترین انسان است. اسماعیل در اینجا خود را نیرومندترین انسان دوران خود می‌شمارد که می‌تواند ایران را دوباره بریاسازد.

۹. اسکندر مقدونی تسخیر کننده ایران، که خود را در ایران، ایرانی معرفی کرد و همه نسل‌های ایرانی را خیره نمود. اسماعیل در این جا خود را اسکندر، خیره کننده نسل‌های ایرانی می‌شمارد.

۱۰. «انا الحق» فریادی است که عارف بزرگ ایرانی، منصور حلاج، در برابر خلافت بغداد سر می‌داد و انسان را «حقیقت مطلق» می‌دانست. اسماعیل در این جا خود را وارث عرفان و اندیشه «حق» خواهانه حلاج در برابر پنج قرن خلافت بیگانه در ایران می‌داند.

۱۱. حقیقتی که اسماعیل در این جا مدعی است می‌خواهد به سرانجام رساند همانا تأسیس دوباره کشور ایران است و او این حقیقت را به سرانجام رساند. این رجز خوانی بی‌مانند از شاه اسماعیل را پرفسور پیو فیلیپانی در نکتی ایتالیایی Professor Pio Fillipani, Ronconi، با استفاده از منابع تاریخی کهن ایرانی، در نوشته‌ای بس ارزشمند در تاریخ عرفانی حکومت در ایران به زبان انگلیسی آورده و نگارنده آن را از انگلیسی به فارسی برگردانده است.

رسماً و برای نخستین بار ادعای آن کشور را نسبت به ابو موسی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد پیش کشید، ادعایی نسبت به دو جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک مطرح نشده است. گرچه سوء تفاهم‌هایی بر سر اداره مشترک جزیره ابو موسی به وجود آمده که قابل بحث میان طرفین است و هر چند دست کم ایران در پنج نوبت کوشیده که در این باره به گفتگو بنشیند و امارات طرفه رفته است، اختلافی وجود ندارد که حل نشدنش سبب تأسف کمیسیون مشترک دو تشکیلات باشد. با توجه به این حقیقت که امارات متحده پس از طرح ادعای رسمی خود در سازمان ملل در مورد اختلاف بر سر چگونگی اداره جزیره ابو موسی، ادعای مالکیت بر ابو موسی و دو جزیره تنب را برای چانه‌زنی و تقویت مواضع خود در مذاکرات آتی با ایران در مورد ابو موسی پیش کشیده است، شایسته نیست کمیسینی که نام دو تشکیلات پراهمیت منطقه‌ای چون اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج فارس را بیدک می‌کشد، برای پیشبرد اغراض سرزمینی امارات متحده عربی نسبت به ایران، مورد سوء استفاده قرار گیرد. با توجه به موارد بالا و وجود آثار پژوهشی دانشگاهی و اسناد قاطع در این باره، اگر این کمیسیون پیش از گنجانیدن چنین مطلبی در اطلاعیه مورد نظر، کارشناسان خود را مأمور مطالعه بی طرفانه حقایق می‌کرد، به این نتیجه می‌رسید که صرف نظر از سوء تفاهم‌های پیش آمده درباره چگونگی ترتیبات اداری در ابو موسی، اختلافی سرزمینی میان ایران و امارات متحده وجود ندارد و آنچه هست محدود می‌شود به «ادعای» بی اساس ولی تشنج آفرین امارات متحده عربی نسبت به بخش عمده و حساسی از خاک ایران. در چنین وضعی، آنچه برای ناظران علاقمند بین المللی باقی می‌ماند این است که از امارات متحده عربی بخواهند از چنین ادعاهای تشنج آفرین نسبت به خاک دیگر کشورها در منطقه دست بکشند.

### پانویسها

۱. شاه اسماعیل در این جا به جنبه ملکوتی حکومت در ایران اشاره دارد.
۲. پان تر کیست‌هایی که می‌گویند صفویان حکومت آذری را تأسیس کردند و ایران را مستعمره آذربایجان ساختند خوب است توجه کنند که «شاهنشاه» و نظام شاهنشاهی تنها به ایران اختصاص داشته است و نمی‌تواند یک پدیده فرهنگی

○ در حالی که بحرین، قطر، عمان، کویت و عربستان گام‌هایی در راستای گسترش مشارکت مردم در امور کشور بر می‌دارند، حکومت‌های عراق و امارات متحده عربی تنها حکومت‌هایی در منطقه هستند که یارای جد شدن از دیکتاتوری آمیخته با نژاد پرستی پان عربیستی را ندارند.